

روژاوا: واقعیت و یا لفاظی- ژیله دیو و تی،ال.

پیش گفتار : اگر رادیکال بودن به ریشه ها رفتن است، انقلابی بودن بعد از شناخت از ریشه ها ، نابودی آنها می باشد . ریشه ها در نظام سرمایه چیزی به جز قانون ارزش و تبعات آن نیست .

این مقاله در اوایل سال ۲۰۱۵ در سایت لیبکام درج شد. باوجود مطالعه آن در همان موقع و دیدن نکات درست به دلایلی ترجمه و انتشار آن به تاخیر افتاد. دلیل این تاخیر کار بر روی یکی از حوادث مهم تاریخی و درس‌های آن بود که ترجمه این مقاله را تحت-الشعاع قرار داد.

ما در سال‌های گذشته و به ویژه در یکسال گذشته شاهد دفاع و حمایت بدون نقد جریانات و گرایشات متعدد چپ از روژاوا بودیم. در این رابطه هیچ تردیدی نیز نداریم که خود این چپ (که یک واژه عام و گنگ است) چه در قالب دین عرفی مارکسیسم با مذاهب عرفی سوسیال دموکراسی اولیه- کمونیست‌های اولیه خود را با این عنوان مشخص میکردند- و چه در قالب لنینیسم و مائوئیسم و آنارشیسم مکتبی در مقاطع حساس مبارزه تاریخی- طبقاتی کارگران جدی و کارگران رادیکال چپ- نه کارگران رادیکال راست که همواره خود را به سرمایه فروخته و میفروشدند- ناجی و هموارکننده حرکت سرمایه علیه مبارزه طبقاتی بوده‌اند. برای اثبات این ادعا ما اینجا چند مثال تاریخی را برای آموختن از تاریخ ذکر میکنیم. ۱- سرکوب مبارزه طبقاتی کارگران و روشنفکران به تنگ‌آمده بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ در پترزبورگ از سوی بلشویک‌ها. سرکوب خونین قیام کرونشتات از سوی بلشویک‌ها. سرکوب و آزار و اذیت و از بین بردن گروه کارگران حزب کمونیست شوروی توسط لنین و تروتسکی و نهایتاً تیرباران میاسنیکوف کارگر فلزکار اورال به دستور شخص استالین. اینها دسته ای از کارگران جدی و رادیکال خواهان تداوم انقلاب بودند که برای آزادی و اشتراک میجنگیدند. ۲- جنگ طبقاتی در مجارستان در سال ۱۹۵۶ و سرکوب آن از سوی مدعیان سوسیالیسم جهانی. ۳- جنگ کارگران جدی و رادیکال چپ در آلمان و ایتالیا علیه سرمایه بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۵۶ و همکاری احزاب کمونیست آلمان و ایتالیا با سرمایه‌داران این کشور. ۴- تجربه نزدیک خودمان در طغیان ۱۳۵۷ و برخورد چپ‌های خود کمونیست خوانده در برخورد به حرکت طبقاتی خودجوش کارگران در ایران.

همین رابطه چپ با اشکال مختلف سرمایه حتی در شکل نیروی کار مزدوران مزدی سبب شده است که امروز کارگران به جای دستمزد در دوبی، قطر و عربستان به صلیب کشیده شوند، در ایران شلاق و تازیانه و زندان سرمایه را تجربه کنند و در آلمان و انگلیس و سوئد و فرانسه به بردگی مدرن مشغول شوند و نیروی کار سوریه در ترکیه در بخش نساجی (جین) در ازای یک روز کار برای فروشگاه‌های بزرگ اروپایی یک دلار دریافت میکند. شرایط امروز دنیای کنونی، جنگ‌های بیرحمانه سرمایه علیه نیروی کار، شرایط بدتر از بردگی، از بین رفتن امنیت شغلی، از بین رفتن تدریجی مشاغل تمام وقت و بیخانمانی میلیونی نتیجه عمل دیروز است و برای غلبه بر این شرایط باید برای فردا و فرداها آموخت.

این مقاله قدمی دیگر در جهت یادآوری تجارب تاریخی- نه صرفاً تاریخگرایی مکتب‌ها- و مبارزات گذشته است. بدون درس‌آموزی از تاریخ و کسب شعور طبقاتی خود طبقه کارگران جدی - و نه طبقه مزدوران مزدی- حتی یک قدم هم نمیتوان به جلو برداشت. امروز

حتی رفرمیسم هم به انتهای ارزش مصرف خود رسیده است و تنها مانند کالاها ماسک عوض میکند. بانگاهی به تاریخ سرمایه میتوان دید که رقابت سرمایه ها چه در داخل هر کشور و چه در خارج کشورها به اشکال دولتی، خصوصی، بازار آزاد، اقتصاد آزاد و حتی با نام "کمونیسم" باز همان حاکمیت سرمایه است چرا که در همه این اشکال قانون ارزش دست نخورده باقی مانده است.

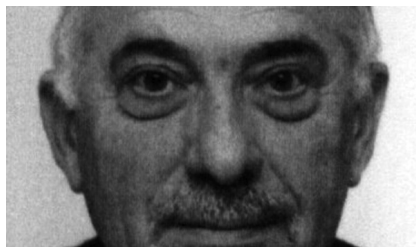
باتوجه به اینکه در چند سال اخیر خاور میانه به ویژه عراق و سوریه محل تلاقی سبانه ترین رقابت های سرمایه های متعدد جهانی، منطقه ای و بومی شده است، توجه بیشتر به این منطقه را دوچندان کرده است. درست است که این مقاله کمتر مستقیماً به این امر پرداخته است، اما نگاه جدی تر نویسندگان به یکی از بازیگران این صحنه و آینده آن در صحنه سیاسی آموزنده است.

پس از ترجمه به این نتیجه رسیدیم که نویسندگان در سطح روشنفکران رادیکال و تاحدودی به زبان آکادمیسین ها به نگارش این مقاله پرداخته اند و به همین خاطر برای کمک و انتقال تجربه تاریخی مجبور شدیم در مواردی با اضافه کردن زیرنویس محتوای مقاله را کمی بشکافیم. اما قبل از اینکه به خود مقاله برسیم لازم میدانیم خود نویسندگان را معرفی کنیم. در همین جا با صراحت اعلام میکنیم که شناخت ما از دیدگاه های نویسندگان چندان زیاد نیست اما همین قدر میدانیم که نویسندگان با سمپاتی داشتن به آنارشیزم به نقد از سوسیال دموکراسی، لیننیسم، اوتونومیست ها، و موقعیت آفرینان بین المللی پرداخته اند. لازم به تذکر است که نویسنده دومی باتوجه به اینکه از امضای کوتاه و مستعار استفاده کرده است، ما نتوانستیم از دیدگاه های وی مانند ژیله اطلاع پیدا کنیم. این مقاله با تاکید بیشتر بر نقد تاریخی و ضعف های آنارشیزم ها به مواضع آنان در قبال تحولات سوریه و دگردیسی های پ.ک.ک. اختصاص یافته است.

ما در انتهای مقاله لینک منبع آن را با لینک مقاله دیگری که به همین مناسبت به نام کردستان؟ نوشته شده است را ذکر کردیم. ما مترجم حرفه ای نیستیم و ادعایی هم در این زمینه نداریم. اگر خواننده و یا خوانندگان مسئولی متوجه اشکالاتی شدند امیدواریم با تذکر آن ما را راهنمایی کنند. اگر کسانی هم خود اقدام به ترجمه بهتری از این متن بکنند، ما پیشاپیش از زحماتشان صمیمانه تشکر میکنیم.

متن ترجمه با فونت نازنین و توضیحات ما با فونت تایمز نیو رومن آیتالیک نوشته شده است.

Aftabsuzan10@yahoo.com



ژیله دیوو

ژیله دیوو در سال ۱۹۴۷ در فرانسه به دنیا آمد. وی یک تئوریسین سیاسی، معلم مدرسه و مترجم است که سالهاست با کمونیسم چپ و گرایش معاصر اشتراکی کردن فعالیت میکند. قبل از اینکه به آثار فکری و قلمی ژیله دیوو اشاره کنیم ضروری است که این گرایش و تفاوت آن را با سایر گرایشات بطور مختصر توضیح دهیم.

اشتراکی کردن اساسا به تئوری معاصر کمونیسم اطلاق میشود که در آن جریانات آنارشیستهای عمل مستقیم، کمونیست های افراطی و اتونومیست ها و جریانات ضد سیاست و گروه های کمیته مخفی و جریان تئوری کمونیستی کمابیش نقطه اشتراکاتی باهم دارند. اشتراکی کردن اساسا به تئوری معاصر کمونیستی اشاره دارد که در آن پروسه مالکیت بر ابزار تولید در جوامعی که شیوه تولید سرمایه داری در آنها غالب است لغو میشود، خواه مالک ابزار تولید سرمایه داران منفرد باشند و یا دولت بورژوازی. در بعضی روایات تئوری کمونیستی، کمونیسم به عنوان تغییر مالکیت از سرمایه دار خصوصی به دستان جمعی تولیدکنندگان فهمیده میشود خواه به شکل تعاونی ها یا کمون ها یا از طریق میانجیگری دولت یا فدراسیون شوراهای کارگران در سطح محلی، ملی یا جهانی. در برنامه های دیگر مانند کمونیست های چپ از جمله ژیله داوو، جکس کاماته، اتونومیست ها مانند ماریو ترونتی و کمونیست های لیبرترین مانند پتر کروپتکین، اشتراکی کردن به معنای لغو خود مالکیت همراه با نهادهایی نظیر دولت است که ادعای نمایندگی میکند میباشد. در این تئوری، انسانیت در مجموع خود بطور مستقیم یا غیرمستقیم وظیفه تولید برای مصرف را به عهده میگیرد (نه برای مبادله). طبق این تئوری مردم بطور مجانی به وسایل مورد نیاز خود دست پیدا خواهند کرد و توزیع بر اساس از هرکس به اندازه توانش و به هرکس به اندازه نیازش انجام خواهد پذیرفت.

در همکاری با سایر کمونیست های چپ مانند فرانسوا مارتین و کارل نریک، ژیله تلاش کرده است با پیوند دادن، و نقد، تئوری جدیدی ارائه دهد. تئوری وی بیشتر تحت تاثیر تئوری آمادئو بوردیگا، کمونیسم آلمانی- هلندی کمونیسم شورایی است. ژیله در تلاش خود برای ارائه تئوری جدید در همان حال تحت تاثیر سوسیالیسم و بربریت و مباحث موقعیت آفرینان است، هرچند وی خود را به این گرایشات محدود نمیسازد. او کار خود را بر روی مباحث تئوریک مسایل اقتصادی مربوط به مارکسیسم بین الملل دوم یعنی سوسیال دموکراسی و لنینیسم و غلیان انقلابی بین المللی دهه ۱۹۶۰ و انحلال متعاقب آن و توسعه در انباشت جهانی سرمایه داری و مبارزه طبقاتی متمرکز کرده است.

در میان کمونیست های انگلیسی زبان و آنارشیست ها ژیله بیشتر با کتاب خسوف و ظهور مجدد جنبش کمونیستی مشهور است. این کتاب برای اولین بار از سوی انتشارات سیاه و سرخ به چاپ رسید. کتاب بعدی ژیله نقد موقعیت آفرینان بین المللی بود که در برکلی کالیفرنیا به چاپ رسید. سومین کتاب وی به نام کمونیسم چیست در سال ۱۹۸۳ انتشار یافته است. مقاله دیگر وی به نام موقعیت آفرینی چیست در سال ۱۹۸۷ منتشر گردیده است.

ژیله اخیرا همراه نریک و دیگران یک مجله ویژه بنام تغولون منتشر میسازد که در آن به سقوط رژیمهای انباشت لنینیستی و کینزی و عبور به توسعه نئولیبرال "جهانی شده" میپردازد، مقالات اخیر وی در رابطه با درگیری های خاورمیانه، ۱۱ سپتامبر و منطق جنگ علیه تروریسم میباشد

بخش زیادی از این مقالات از سوی خود ژیله به انگلیسی ترجمه شده و در سایت تگولون در دسترس است

روژاوا: واقعیت و یا لفاظی- ژیله دیو و تی.ال.



این مقاله بسط یافته‌ی مقاله‌ای با عنوان کردستان؟ است که روز ۱۷ آوریل ۲۰۱۵ در سایت لیبکام درج شده است.

از بی‌دولتی تا دولت سازی

داستان جنبش استقلال کردستان چیز کاملاً شناخته شده‌ای است. جغرافیای آن که بین چهار کشور (ترکیه، سوریه، عراق و ایران) گسترش یافته، تقسیمات آن بین احزاب رقیب یکدیگر، گرایش این احزاب در ایجاد اختلاف بین یک کشور همسایه علیه دیگری، گاهی یک ابرقدرت علیه ابرقدرت دیگری، نتایج هولناک این تغییر رابطه و اتحادها، تکیه اش بر یک پراکندگی بزرگ در اروپا، (منظور نویسنده یک توده وسیع مهاجر کرد به ویژه در آلمان، سوئد و فرانسه است) مقاوم بودنش در مقابل قلع و قمع و کشتار، توان بقایش در افت و خیزهای سیاست‌های بین‌المللی با ناتوانیش در آفرینش یک دولت ملی همسنگ بود.

سه حادثه اساسی، شرایط را برای کردها تغییر داد، و در میان سایر تاثیرات پ.ک.ک، حزب کارگران کردستان را در ترکیه بازسازی کرد.

اول، بعد از سال ۲۰۰۳، فروپاشی عراق به سه قسمت منفصل: سنی، شیعه و در شمال دولت منطقه‌ای کردستان که توسط حزب دموکرات کردستان و تحت رهبری عشیره بارزانی، بیشتر به عنوان یک تحت‌الحمایه غربی عمل میکند. (همانطور که نویسنده به درستی اشاره کرده است، حزب دموکرات کردستان عراق از همان بدو پیدایش خود در سال ۱۹۴۶ با دولت مرکزی عراق و بعد ها روس ها و سپس انگلیسی ها و اسرائیلی ها و آمریکاییها در ارتباط بوده است. این حزب پس از قیام ۵۷ با دریافت کمک مالی از دولت موقت بازرگان به عنوان پیاده نظام جمهوری اسلامی علیه احزاب کرد ایران به این احزاب حمله نمود و تعدادی از نیروهای نظامی آنها را از بین برد. این حزب قبل از این که به کمک امریکا در کردستان به قدرت برسد به قیامه موقت مشهور بود که بیشتر آن را معادل خائن و یا به ادبیات ملی‌گرایان کرد جاش مینامیدند. جاش یا جاشک به زبان کردی به

معنی گُره خَر است. متأسفانه در دو دهه گذشته احزاب کردی ایران به نوعی مستقیم و غیرمستقیم به جیره خوار همین حزب و رقیب آن اتحادیه میهنی تبدیل شده‌اند. حزب دموکرات کردستان عراق در عمل خود را به ترکیه و اتحادیه میهنی کردستان عراق خود را به ایران فروخته‌اند. بنا به گزارشات متعدد از منابع مختلف، جمهوری اسلامی ایران فقط در شهر سلیمانیه بیش از ۵۰۰ خانه امن در اختیار دارد. در طی سال های گذشته صدها نفر از اعضای احزاب کرد ایرانی در کردستان عراق به کمک همین احزاب ترور شده‌اند. امروز تقریباً همه احزاب کردی در چهارپارچه کردستان سرنوشت و آینده سیاسی خود را به یکی از قطب های جهانی سرمایه و سرمایه های منطقه‌ای و محلی گره زده‌اند.)



اردوغان و مسعود بارزانی - شرکای استراتژیک در منطقه

دوم، دولت سوریه در یک کشمکش داخلی و تقسیمات فرقه‌ای گیر افتاد و کنترل خود را بر بخش زیادی از کشور، از جمله مناطق کردی از دست داد.

سوم، جهادگران سنی یک بخش بزرگ از قلمرو سوریه را تصرف کردند و بقای جمعیت کرد را تهدید نمودند. بنابراین، این ظهور داعش بود که نهایتاً کرد ها را به جلو صحنه راند. اگر داعش تنها خطری برای زندگی صدها هزار مردم بود، غرب اقدامی در این زمینه نمی‌کرد، همان طور که در سال ۲۰۱۱ اقدامی برای متوقف ساختن قصابی رژیم اسد علیه جمعیت خود نمود. در حقیقت، داعش خطری برای موازنه سیاسی منطقه‌ای و منافع نفتی است. بنابراین، غرب تمام تلاش خود را بکار می‌بندد تا مانع تسخیر مناطق بیشتر و چاههای نفت بشود (البته این ممانعت ناشی از نافرمانی می‌باشد همانطور که صدام و قذافی و اسد را دیدیم. گروه های دست ساز سرمایه چنانچه تابعیت سرمایه را داشته باشند، در هموار کردن سود و تسریع رقابت مفیدند اما اگر خلی در حرکت سرمایه و رقابت بازار جهانی ایجاد کنند باید از سر راه برداشته شوند. نمونه ها: ممانعت سوریه از کشیدن لوله گاز قطر به اروپا برای فشار اقتصادی به روسیه و وابستگی کمتر اروپا به گاز روسیه. قرارداد نفت لیبی با چین به جای توتال و شل و سرنوشت شوم قذافی. در طول حیات سرمایه دست‌یابی به مواد خام ارزان و نیروی کار ارزان یکی از ریشه‌های ترین دلایل جنگ‌های خونبار سرمایه بوده است. امروز ژورنالیسم سیاسی برای گمراه نمودن کارگران و جامعه آن را به عواملی چون اختلافات سیاسی و فرهنگی و مذهبی و ایدئولوژیک گره می‌زنند تا ریشه های مصائب کنونی بشریت از دید جامعه پنهان بماند.) اسد دیکتاتور اکنون کمتر از جهادی های غیرقابل کنترل نابکار به نظر می‌آید. حمایت ضمنی آمریکا از رژیمی که چند سال پیش فکر میکرد با بمباران به اطاعت وادارش سازد، امری شگفت‌آور نیست: از سال ۱۹۷۰ سیاست امریکا نسبت به سوریه بیش از نیم دوجین بار تغییر کرده است، و

هیچکدام از این چرخش های سیاسی رابطه ای با بیشتر و یا کمتر کشتن و شکنجه از سوی حاکمین سوریه نداشته است. برای قدرت های غالب، لبریز شدن تاثیرات آشوب منطقه ای باید مهار شود. اگر لازم شود با حمایت از اسد، حتی با استحکام یک میهن کردی.

در مناطق کردی در شمال سوریه، بعد از سال ۲۰۱۱ برای خودگردانی مناطقی که دولت سوریه آن را ترک کرد، یک اتحاد مردمی تلویحی (فراطبقاتی) شکل گرفت، و سپس در سال ۲۰۱۴ برای دفاع از آن مناطق علیه تهدید مرگبار از سوی داعش این اتحاد ادامه یافت. مقاومت، روابط قبلی سنتی و جنبش جدید به ویژه جنبش زنان را باهم ترکیب نمود و مناسبات جامعه پرولترهای کارکن را با عناصر طبقه متوسط با تاکید بر ملت گرد بودن استحکام بخشید. (در جوامعی که ستم ملی وجود دارد، بورژوازی ملت تحت ستم برای حفظ منفعت خود از آن به عنوان پرده ساتری استفاده میکند. پ.ک.ک. در ترکیه و پ.ی.د. در سوریه از این امر برای تحمیل نفوذ خود بر توده های کارگر و زحمتکش بیشترین استفاده را میکنند. حزب "محبوب" خلق کرد- حزب دموکرات کردستان ایران- سال ها وجود کارگر را در کردستان انکار نمود.)

یک سرزمین خودمختار درونی ایجاد شده است: روژآوا (غرب به زبان کردی)، که از سه کانتون نامتصل (عفرین، کوبانی و جزیره) در شمال سوریه در مرز ترکیه ادغام یافته اند. این قسمت در سال ۲۰۱۴ حدوداً ۴/۶ میلیون جمعیت و ۱۸۳۰۰ کیلومتر مربع مساحت داشت. (در مقایسه با ولز که ۲۰۷۰۰ کیلومتر و جمعیتی بالغ بر ۳ میلیون دارد) بعد از اینکه ارتش سوریه منطقه را ترک نمود، درگیری هایی بین ارتش آزاد سوریه و کرد ها به وقوع پیوست که افراد اعضای ارتش آزاد سوریه عقب رانده شدند. اکنون "یک نوع موافقت نانوشته وجود دارد که طبق آن، رژیم سوریه به درجاتی به کردها خودمختاری میدهد تا در ازای آن کرد ها در جنگ داخلی کنونی بیطرف بمانند." (لاتو کاتیوو Lato Cattivo: فهرست مراجع در پایان متن)^۱

در آن مناطق اکثریتی از کرد ها با سایر گروه های قومی وجود دارند که همه در گذشته از سوی دولت عراق سرکوب شده اند. (در متن نوشته سهواً به جای سوریه عراق آمده است.) فروپاشیدن قوانین رسمی و نظم در منطقه یک خلا قدرت در شمال سوریه به وجود آورد و این امر به تولد سازمان های مردم عادی منجر شد که تحت نام Tev-Dem (جنبش جامعه دموکراتیک) باهم هماهنگ شدند. عمل مردم عادی بن بست های سیاسی و اجتماعی را شکسته است. از آنجا، چه؟



نشست اخیر ملابختیار با محسن رضایی

دفاع از خود

"یک بخش بزرگ "جنبش های"- مسلح و غیرمسلح، و در حال نوسان مابین راهزنی اجتماعی و فعالیت سازمان یافته گریلایی- در فلکزدترین گورستان سرمایه‌داری جهانی، ویژگیهایی را از خود بروز میدهند که در خصوصیات پ.ک.کای کنونی مشترک هستند. (منظور از راهزنی اجتماعی اشاره نویسندگان به منابع مالی این جریانات برای تدام فعالیت‌های خود میباشد. در بین نیروهای مسلح کردی اخذ مالیات از افرادی که بین دو سوی مرز فعالیت سوداگرانه میکنند امری معمول است. این احزاب با گروگان گیری افراد دولتی و یا گاه عوامل جاسوسی دولت ها که بیشتر از خود مردم بومی میباشد آنها را در قبال اخذ مبالغی آزاد میکنند. گاه خود فرماندهان منطقه ای این احزاب بخشی از این عایدات را برای منافع فردی خود اخذ میکنند. این احزاب و نه همه آنها در کار جابجا کردن مواد مخدر نقش فعالی دارند. بعد از قیام ۵۷ و بوجود آمدن خلا قدرت سیاسی در چند سال اول طاهر خان شکاک فرزند اسماعیل آغا سمکو که به عنوان نیروی دفاعی حزب دموکرات کردستان ایران عمل میکرد نقش فعالی در انتقال تریاک و هروئین به ترکیه داشت. بنا به ربرات فراگنیو از انستیتوی استراتفور، پ.ک.ک. حدود ۸۶ میلیارد دلار سرمایه دارد که بخش اعظم آن از طریق فروش تریاک و هروئین و کوکائین در اروپا تامین میشود. پ.ک.ک. در چند سال اخیر از طریق گرفتن گمرک در مرزهای بین ایران و عراق نیز درآمد خوبی داشته است. سال گذشته برای محدود کردن احزاب کردستان ایران و خصوصا حزب دموکرات کردستان ایران بین پ.ک.ک. و قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس برای واگذاری کنترل بخشی از مرز پیرانشهر توافقاتی حاصل شد.)



قاسم سلیمانی و جمیل بابیک از اعضای رهبری پ.ک.ک.- مذاکره برای گمرک مرزی خانه (پیرانشهر)

PKK FUNDING: OPERATIONS AND METHODS

STRATFOR

Robert Fragnito

Key Objectives and Sources of Revenue:

- PKK Budget Estimated at \$86 Billion.

همانطور که نویسندگان خود بخوبی میدانند این امر فقط محدود به جنبش کردستان و احزاب آنها نمیشود بلکه در سایر نقاط دنیا مثلا کلمبیا نیروی مسلح آنجا سال ها کوکائین به آمریکای شمالی قاچاق میکردند. آنها به نحوی تلاش میکنند در مقابل انهدام اقتصاد های حاشیه‌ای معیشتی که منابع طبیعی یا معادن محلی را غارت میکنند یا با تحمیل مالکیت سرمایه‌دارانه زمین، دسترسی و یا استفاده از آن را محدود و یا از استفاده آن جلوگیری میکنند، مقاومت کنند. ما به موارد دزدی در دریاها و سواحل، مند (MEND)

جنبش برای آزادی نیجر دلتا - - حرکت مسلحانه ای که از اواخر ۲۰۰۵ شروع شد که هدف خود را کنترل نفت منطقه اعلام کرده است.) در نیجریه، ناخالیت ها Naxalites در هند (جنبش مسلحانه از سوی مائوئیست‌های هند به رهبری Charu Majumdar, Kanu Sanyal, Jangal Santhal) مایوچه Mapuche در شیلی (سرخیوستان بومی شیلی همیشه با دولت مرکزی شیلی در تخاصم بوده‌اند.) برخورد میکنیم.. اینجا ضروری است که محتوای مشترک آنها را درک کنیم: دفاع از خود. دفاع از خود همچنین ممکن است حیاتی باشد، اما در سرشت خود با آنچه که در هر عمل صنعتی که در حفظ دستمزدها یا شرایط کار کسانی که آن را به حرکت درمی‌آورند تفاوت نمیکند. همین طور که وقوع مبارزه برای دستمزد را به عنوان یک "جنبش انقلابی" نامیدن چشم‌بندی خواهد بود، حتی اگر هم بشدت بیرحمانه و بسیار وسیع باشد، به همان میزان گمراه کننده است، اگر بخواهیم به این نوع از دفاع از خودهایی که از سوی جمعیت های فرسوده پیش برده میشود معنی انقلابی بدهیم. " (لاتو کاتیو) Lato Cattivo ۱

دفاع از خود دلالت بر خودسازماندهی میکند. آنچه که ما در روزوا داریم عبارت است از:

"(..) یک جنبش واقعی علیه غارت دولتی و زورگویی، که به صورت نظامی در مرزهای خود می‌جنگد و در درون خود قدرت را پخش و تقسیم میکند. (منظور یکی پخش شدن قدرت در میان سازمان های توده‌ای که در درون این جنبش شکل گرفته اند میباشد.) محدودیت های مبارزات در روزوا از این نظر مثل مبارزات در سایر جاها است جایی که رابطه بین نیروی کار و سرمایه به مبارزه علیه سرکوب تبدیل میشود و مبارزه علیه سرکوب نقطه آغاز مبارزه میگردد. این مبارزات در فاصله بسیار دوری از مراکز بازتولید سرمایه اتفاق میافتند و به سمت واژگونی روابط استثماراری جهت پیدا نمیکنند.."(یکی) ۲ (این مبارزات از نظر شکل و محتوا با مبارزه بین نیروی کار و بازتولید سرمایه بسیار متفاوت میباشد. مبارزه بین نیروی کار و بازتولید سرمایه با مبارزات جنبشی و مبارزات جبهه‌ای از زمین تا آسمان باهم متفاوت هستند. همانطور که خود نویسندگان اشاره کرده‌اند، هر حرکتی را چه از جانب طبقه توده کارگر- مزدوران مزدی مولد و غیر مولد - و چه جنبشهای مردمی - طبقه میانی و خرده بورژوا- یا ترکیبی از هر دو اینها را انقلابی معرفی کردن یک انحراف می باشد و نتیجه آن همانا تداوم رفرمیست و اشتهی طبقاتی و در نهایت دیکتاتوری است. مارکس در مورد جنبشها و بخصوص حرکت‌های آزادیبخش بولیواری در آمریکای لاتین هشدار های لازم را داده است و در تحلیل خود نشان میدهد که این حرکت‌های پوپولیستی جنبشی حاصلش دیکتاتوری رهبری خواهد بود. در حالیکه مبارزات کارگران رادیکال و جدی اگر هم به شکل طبقه کارگران انقلابی در نیاید و به انقلاب منتهی نشود به رفرم های رادیکال منجر خواهد شد نمونه بعداز جنگ جهانی اول و دوم در اروپا (دولت رفاه) به خصوص و بعد در آمریکای نیو دیل)

ملت چهره جدیدی دارد

جنبش های آزادیبخش ملی در قرن بیست و یکم با آنچه قبلا بود تفاوت زیادی کرده است. زمانی که استعمار به پایان خود میرسید و جنگ سرد بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در جنگ های محلی به وسیله نمایندگان آنها با یک صف‌آرایی تغییر جهت اتحاد ها آغاز شد، مرگ میلیونها انسان را بهمراه آورد. مردم کرد هزینه سنگینی برای آن پرداخت کردند حتی بیش از این. بدینسان کرد ها بین چهار کشور تقسیم شدند. (کرد ها در هر چهار کشور ترکیه، ایران، عراق و سوریه همیشه از سوی دولتهای مرکزی سرکوب شده اند، اما در ترکیه و سوریه تاریخا موجودیت کرد ها انکار گردیده است. سرکوب کرد ها در ترکیه نه به دوره های اخیر بلکه از زمان سلطان سلیم شروع میشود.) ولی تغییر عمیق در برنامه کار ناسیونالیستی (در این دوره) به

خاطر ملاحظات انسان دوستانه، یا تعهد به عدم خشونت و یا خواندن تئوری انتقادی معتبر نیست. در حقیقت، اساس قبلی آن کهنه و از مدافنده است.

به طور خلاصه، ناسیونالیسم وقتی به قدرت دست مییافت طبق یک برنامه تیبیک روابطش را با قدرت غالب قطع میکرد (در خاورمیانه، بریتانیا تا دهه ۱۹۴۰ و بعدا ایالات متحده) تا از رقیبش (اتحاد جماهیر شوروی) کمک بگیرد. و شروع به توسعه رشد بومی تحت کنترل دولت در عرصه کشاورزی دسته جمعی و صنایع سنگین میکرد. حداقل، نقشه این بود. هر جا بورژوازی لایق و بسنده وجود نداشت، یا ناتوان و نحیف بود، آزادی ملی به جای سرمایه‌داری بورژوازی بوروکراتیسم را ترجیح میداد و در مارکس و مائو و نه در آدم اسمیت و کینز، دنبال نسخه می‌گشت و یک رژیم دیکتاتوری که میبایست حزب کارگر و یا حزب مردم آن را رهبری کند، مستقر مینمود. این نسخه در مقایسه با توسعه، بیشتر به دیکتاتوری دست یافت، اما این داستان دیگری است. بهر حال، با مرگ اتحاد جماهیر شوروی و ظهور گلوبالیزاسیون، این غیرعملی گردید. بنابراین، بعد از هواداری از مارکسیسم - لنینیسم، گوارائیسیم و سه جهان، آزادی ملی روایت دستکاری گلوبالیسم خود را پذیرفت. بی‌اعتباری ناسیونالیسم سوسیالیستی به ناسیونالیسم نژادی منجر شد که در مورد پ.ک.ک. تبدیل به فراخوان برای ملت چند قومیتی شد. بطور منطقی، این خط جدید همچنین از سوی پ.ی.د. شاخه سوری پ.ک.ک. مورد پشتیبانی قرار گرفت.

آزادی ملی، مثل هر جنبش سیاسی، ایدئولوژی خود، هم پیمانان و اهداف خود را دارد و آنها را زمانی که منفعتش ایجاب کرد تعدیل میکند. در سال ۱۹۰۳، در ششمین کنگره‌ای که به "کنگره اوگاندا" مشهور است، صهیونیسم هنوز روی این امر بحث میکرد که آیا یک سرزمین یهودی میتواند در آفریقا ایجاد شود. (تئودور هرزل در سال ۱۹۰۳ با جوزف چمبرلین وزیر مستعمرات بریتانیا ملاقات کرد و از وی خواست که با ایجاد محل سکونت برای یهودیان در افریقای شرقی موافقت کند. در کنگره ششم صهیونیسم که در بازل سوئیس در روز ۲۶ اوت، ۱۹۰۳ برگزار شد، هرزل برنامه اسکان وقت یهودیان روسیه را پیشنهاد کرد. از نظر کنگره یهودیان روسیه در آن مقطع زندگیشان با مخاطره روبرو بود. در این کنگره ۲۹۵ نفر به نفع و ۱۷۸ نفر علیه این پیشنهاد رای دادند. تصمیم گرفته شد یک کمیسیون تحقیق برای بررسی دقیق منطقه‌ای که باید یهودیان در آن اسکان یابند به آفریقا اعزام شد. هرزل اعلام نمود که این برنامه بر هدف نهایی استقرار یهودیان در اسرائیل تاثیر نخواهد داشت. باین همه تقریبا کم مانده بود که در میان صهیونیست ها انشعاب روی دهد. برنامه اوگاندا در کنگره هفتم صهیونیست ها در سال ۱۹۰۵ رد گردید، اما ناهوم سیرکین و اسرائیل زنگویل فراخوان کنفرانسی را دادند تا برنامه اوگاندا تعقیب شود.)

در سال ۱۹۱۴، پیلسودیسکی بین درست و نادرست انتخاب نکرد: او چیزی را مورد حمایت قرار داد که فکر میکرد به نفع استقلال لهستان است و طرف های خود را با فرجام جنگ تغییر داد. (رهبر حزب سوسیالیست لهستان که بعد ها ژنرال ارتش، وزیر دفاع و رئیس دولت لهستان شد. وی در جنگ جهانی اول علیه روسیه جنگید. پیلسودیسکی برخلاف رقیب خود رومان دموسکی براین باور بود که لهستان باید کشوری چند ملیتی باشد و با دولتهای لیتوانیا و اوکراین رابطه نزدیکی داشته باشد. اشاره نویسندگان به موضع پیلسودیسکی در جریان جنگ جهانی اول است. وی با ارتشی که بوجود آورد ابتدا به جرگه متحدین پیوست. آلمان، مجارستان، بلغارستان، امپراطوری عثمانی- در سال پایانی جنگ وی با مشاهده شکست متحدین از آنان برید و تلاش کرد به جرگه متفقین بپیوندد. دولت آلمان بهمین خاطر وی را بازداشت و زندانی نمود. همین امر سبب محبوبیت وی در میان

ناسیونالیستهای لهستان گردید.) وفاداری یک ناسیونالیست به طبقه یا مرام و آرمان نیست، بلکه بطور ساده وی به چیزی وفادار است که به آن به عنوان "مردم خودش" و به نقش خودش به عنوان رهبر این مردم نگاه میکند. وفاداری ها و اعتقادات نوسان پیدا میکنند.

هرگز کتابی یا آزادی ملی را از روی جلدش قضاوت نکنید. در دنیای واقعی، کادرهای پ.ک.ک. از مالک زمین یا حتی یک کارفرما حمایت میکنند زیرا وی در منطقه نفوذ دارد. آنها همچنین از اعتصابات دفاع خواهند کرد یا اعتراض سازمان خواهند داد، اگر به آنها این امکان را بدهد که به مردم محلی کمک کنند. اینجا آنها با اشکال سخت‌گیرانه مذهب کنار خواهند آمد و آنجا با انعطاف به آن برخورد خواهند کرد. این سیاست است. (پ.ک.ک. بطور غیر رسمی از هواداران خود خواست در تظاهرات گزی پارک که از ۲۸ می ۲۰۱۳ تا ۱۵ ژوئن ادامه یافت شرکت نکنند، زیرا در آن مقطع این حزب با دولت ترکیه از طریق ماموران میت و بعضی از وزرای دولت در حال مذاکره بود. اگر در آن زمان از رهبری این حزب می‌رسیدید چرا در این اعتراضات شرکت نمیکنید، جواب میدادند ما نمیخواهیم دولت و موضع آن تضعیف شود. این هم نوعی سیاست است!! این اعتراضات حرکتی خودجوش از سوی جوانان بود که گرایش‌های مختلف اجتماعی را با اهداف متفاوت تحت عنوان دفاع از محیط زیست و سکولاریسم جمع کرده بود. همین نشان میدهد که پ.ک.ک. حتی به آموزه های رفرمیستی مورای بوکچین نیز پایبند نیست بلکه با آنها سیاست میکند. در این حرکات اعتراضی سه میلیون و نیم نفر شرکت کردند و در ضمن آن ۷ نفر کشته، ۸۰۰ نفر زخمی و ۳۰۰۰ نفر دستگیر شدند. احزاب مخالف دولت با مشاهده پتانسیل گسترش یابنده و رادیکال شدن این حرکت اعتراضی خود را کنار کشیدند.) امروز آنها به عنوان سنتی ظاهر میشوند، فردا به عنوان مدرنیست. این سیاست است: پ.ک.ک. از هر چیزی که پایه قدرتش را افزایش دهد حمایت خواهد کرد. (پ.ک.ک.) در روزهایی که ادعا میکرد بخشی از سوسیالیسم جهانی است، فرصتی برای رفتن به سراغ خلاف اندیشانی نظیر پانه‌کوک یا پال ماتیک نداشت و به دنبال مارکسیسم-لنینیسم موفق رفت. وی وقتی از آزادیخواهی پشتیبانی میکند، به ماخو شباهت ندارد و ترجیح میدهد یک نمونه قابل قبول را انتخاب کند، احتمالا معتدل‌ترین نمونه امروز، آموزه بوکچین را انتخاب میکند، که سوسیالیسم شهرداری قرن نوزدهمی را با چاشنی خوداداری و محیط زیست خوشمزه میکند. (نسترو ایوانویچ ماخو فرمانده نیروی نظامی آنارشیست ها که بین سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ علیه ارتش سفید روسیه، ارتش سرخ روسیه و نیروهای نظامی آلمان و اتریش و مجارستان جنگید و نیروی بزرگی از کارگران و دهقانان فقیر را به حرکت درآورد. مورای بوکچین تقریبا از نوجوانی وارد فعالیت های سیاسی شد. وی ابتدا طرفدار سوسیالیسم روسی بود و بعد ها به تروتسکیسم روی آورد و سپس خود را آنارشیست معرفی نمود. بوکچین مدتها به عنوان فعال اتحادیه کارگری در اتحادیه برقکاران و سپس خودروسازان آمریکا فعالیت کرد. وی تقریبا از سال های ۱۹۵۲ و ۵۳ با مشاهده وضعیت کارگران آمریکا و بی‌اعتمادی نسبت به کارگران فعالیت های خود را روی محیط زیست و استقلال شهرداری ها متمرکز نمود. وی در عمل بیشتر فعالیت های خود را صرف رفرمیسم و اصلاحات در چهارچوب نظام سرمایه نمود. اشاره نویسندگان مقاله نشان دادن تفاوت های این دو آنارشیست و در عین حال دگرپرسی پ.ک.ک. و به ویژه خود عبدالله اوجالان به عنوان رهبر این جنبش میباشد.)

یک انتخاب معقول. پ.ک.ک. میبایست جاه‌طلبی‌هایش را کاملا پایین بیاورد و کنفدرالیسم خودمختار شهرداری تنها ایدئولوژی سیاسی در دسترس به حزبی است که باید از دولت ها و مرزها صرف‌نظر کند زیرا نمیتواند امید این را داشته باشد که دولت خود را با مرزهایش ایجاد کند. ایجاد دولت خود به معنی این است که با زور حداقل مرزهای دو کشور را دوباره ترسیم کند. با تظاهر به قبول آزادانه کنفدرالیسم خودمختاری شهرداری ها پ.ک.ک. خود را از رجوع به "طبقه" و "حزب" رها ساخته است و خودمدیریتی، تعاونی،

کومونالیسم (نه کمونیسم)، ضدطرفداران تولید بودن و جنسیت را ترویج و تشویق میکند. دیوید گرابر از این حقیقت شادمان بود که مردم کردستان ممکن است اکنون مشغول مطالعه جودیت باتلر (استاد دانشگاه کالیفرنیا، فیلسوف آمریکایی و تئوریسین جنسیت) باشند. دقیقاً درست است. با واسازی عامل سیاسی، (برای مثال: پرولتاریا به عنوان عامل تاریخی) اولویت دادن به هویت ها، جنسیت به جای طبقه نشست... پ.ک.ک. بدون شک مارکسیسم را با پست‌مدرنیسم مبادله کرد.

صحبت از "نادولت" بازی با کلمات است. پ.ک.ک. هدف جنبش آزادی ملی را ترک نکرده است. (یعنی تشکیل دولت) با وجود این که دقت زیادی میکند تا در استفاده از کلمه‌ای که زیادی دیکتاتوری معنی میدهد جلوگیری کند، او هنوز قصد دارد یک ماشین تصمیم گیر سیاسی متمرکز در منطقه کردی ایجاد کند و چه کلمه بهتری برای این جز دولت؟ با این تبصره که این دولت کاملاً دموکراتیک و زیر کنترل شهروندان خواهد بود، دیگر شایسته نام دولت نخواهد بود. این بازی با کلمات بیشتر برای ایدئولوژی است.

در دنیای واقعی، هدف قراردادن یک خودمختاری داخلی قوی همراه با زندگی دموکراتیک با منشا قدرت مردمی کاملاً غیرواقعی نیست. این شرایط تعدادی از مناطق پاسیفیک است. دولت مرکزی اهمیتی نمیدهد که مردم محلی جامعه سنتی کشاورزی را حفظ، و خود را به درجات زیادی اداره کنند. براساس اقتصاد بخورنمیر زندگی کنند، یا به فقر سقوط کنند، تا آنجا که مزاحم کسی نشوند. به محض این که معدن یا نفت به میان آید، همه چیز عوض میشود و اگر ضرورت داشت ارتش فراخوانده میشود، همانطور که در گینه جدید پاپوا اتفاق افتاد. سومالی‌لند کاملاً چند خصلت یک دولت را دارد (پلیس خودش، پول خودش، و اقتصاد خودش)، به استثنای آن که دولت های دیگر آن را به رسمیت نمیشناسند. در چیاپاز (که شرایط آن اغلب با روژاوا مقایسه میشود)، زاپاتیست‌ها در منطقه نیمه خودمختاری به مدت بیست سال ادامه حیات داده اند، جایکه فرهنگ و آداب و رسوم خود را بدون این که مزاحم دولت فدرال بشوند حفظ میکنند.. بودنشان در سر جای خود تامین میشود. قیام زاپاتیست‌ها شاید اولین قیام دوره آلتر گلوبالیزاسیون بود که استقلال یا تغییر سراسر کشور را هدف قرار نداد بلکه شیوه زندگی سنتی را حفظ نمود. (آلتر گلوبالیزاسیون جنبشی است که با قبول جهانی شدن سرمایه سعی میکند از محیط زیست، " حقوق بشر"، " عدالت اجتماعی"، " عدالت اقتصادی" و حقوق بومیان دفاع کند.)

در مورد کردها، آنها در جزیره‌ای در آرامش زندگی نمیکند. اغلب آنها در شهر زندگی میکنند. آنها (بد) بختانه بر روی نفت زیادی مینشینند که مسایل جهانی و مالی را خارج از اراده آنها به حرکت درمیآورد که منطقه را با تخاصمات بی‌پایان و تکه پاره شدن تحت حکومت دیکتاتورها روبرو کرده است. این امر فضای کمی برای روژاوا ایجاد میکند... یا یک فضای خیلی کوچک و جایگاهی وابسته: کارایی اقتصادی آن پایین است اما ناموجود نیست، به لطف درآمد نفت، در آینده احتمالی امکانپذیر است. طلای سیاه از قبل کشورهای دست‌نشانده‌ای نظیر کویت را به وجود آورده است. دولتی با درآمد ثابت که با گشاده‌دستی از ثروت زیرزمینی خرج میکند. دولت کوچک کردی در عراق هم موجودیت خود را مدیون چاه‌های نفت خود است. به عبارت دیگر، سرنوشت روژاوا بیشتر به تاثیر متقابل سرمایه بزرگ و قدرت های فائقه بستگی دارد تا به حرکت مردم خودش.

اگر پ.ک.ک. دیگر دولت خود را نمیخواهد (نمیتواند داشته باشد) ، میخواهد مناطق خودمختار فدرالیده کردی را در درون چند دولت داشته باشد، سوریه ابتدای کار است (که تمامیت ارضی‌اش را قرارداد اجتماعی روژاوا برسمیت میشناسد). هنوز روشن نیست که

فدراسیون سه یا چهار منطقه خودمختار فرامرزی که حداقل به سه کشور بسط مییابد با جمعیت آن چه خواهد کرد. همزیستی این فدراسیون های خودمختار نمیتواند یقه خود را از ساختمان سیاسی مرکزی که آنها را متحد میسازد رها سازد. جایی شبیه مناطق فرامرزی مانند خط اودر- نیسه در اروپا وجود ندارد که قدرت دولتی در آنجا تضعیف شده باشد. (این خط مرزی بعد از شکست آلمان در انتهای جنگ جهانی دوم مرز بین آلمان و لهستان پیشنهاد شد. آمریکا و انگلستان بر این باور بودند که خاک کمتری از آلمان ضمیمه لهستان شود تا در آینده باعث جنگ مرزی نگردد اما شوروی علیرغم اعتراض همپیمانان جنگی خود بخشی از آلمان را به لهستان و دولت موقت طرفدار خود واگذار کرد. در فاصله بین ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۷۰ در این قسمت از نوار مرزی قدرت دولت مشخصی اعمال نمیشد.) ماشین "قانون و نظم" مرکزی بخشی از وظایف خود را به مقامات محلی میسپارد. دولت مدرن به این شیوه حاکمیت میکند.

"ساختن ملتی دموکراتیک"

کلمات همه چیز نیستند، در سیاست خیلی چیزها در حرف است. نویسندگان قرارداد اجتماعی روزاوا خواسته اند از بکارگیری واژه قانون اساسی که انقلابات دولتی را به آنها یادآوری میکند، پرهیز کنند. اما واژه هایی که آنها انتخاب کرده اند انعکاس دوران روشنگری قرن هیجدهم است. آنها در جستجوی خودشان برای یافتن ریشه های ضد استبدادی، از کنار باکونین رد شده و روسو را ملاقات کرده اند. قرارداد اجتماعی آنها شبیه روایت مدرنیزه شده اعلامیه بورژوازی انقلابی گذشته است.

تاریخ سند سال ۲۰۱۴ است، بنابراین مقدمه "برابری و ثبات محیط زیست" را در نظر دارد و میخواید "جامعه ای آزاد از دیکتاتوری، نظامی گری، مرکزگرایی و دخالت مقامات مذهبی در امور عامه داشته باشد." این نکته آخری، با بند ۸۶ که میگوید اعضای قانونگذاری "به نام خدای قادر" سوگند یاد خواهند کرد، در تناقض میافتد. قبل از این که قضاوت کنیم، این را به خاطر داشته باشیم که در مجلس عوام انگلیس، تا سال ۱۸۸۸، نمایندگان پارلمان میبایست قسم میخوردند که پروتستان های دگراندیش، کاتولیک ها و آتئیست ها، خارج از پارلمان نگه داشته شوند.

اکنون به مرکز مسئله برگردیم. روزاوا بر مبنای "همزیستی متقابل و صلح آمیز شکل خواهد گرفت و همه اعضای جامعه آن همدیگر را درک خواهند کرد." اجزا، لایه ها، گروه های اجتماعی، طبقات... ترجمه فرانسوی "اقشار" میگوید. مسلما ما این را درک نمیکنیم که روزاوا فاقد تقسیمات اجتماعی است. بطور ساده این بدین معنی است که تا آنجا که آنها تبعه روزاوا هستند، همه ساکنان آن میتوانند و باید در صلح و آرامش باهم زندگی کنند. اینجا جایی برای برسمیت شناسی مبارزه طبقاتی، به هیچ درجه ای وجود ندارد. اینجا فقط قانون اساسی دموکراتیک وجود دارد.

روزاوا برای ما همان گفتار را تحویل میدهد که یک انقلاب بورژوازی انجام میدهد. در اعلامیه فرانسوی حقوق انسان و شهروند، حق مقاومت در مقابل سرکوب آشکار بود، اما به حق مالکیت ختم شد. آزادی با محدودیت های قانونی کامل گردید... در روزاوا هم همینطور: بند ۴۱ حق استفاده و لذت از مالکیت خصوصی را میدهد. "به جز به دلایل استفاده عمومی و منفعت اجتماعی." مالکیت به لحاظ اجتماعی به معنی مالکیت هرکس در استفاده از لباس ها، اتاق و دوچرخه خویش نیست. این بدین معنی است که کسانی که

ابزار تولید را دارند میتوانند نیروی کار کسانی را که تنها لباس، اتاق و دوچرخه دارند را اجیر کنند. این چیزی مربوط به طبقه است. وقتی که آن چهارچوب اجتماعی استقرار یافت، همان طور که در فرانسه ۱۷۸۹ اتفاق افتاد، همین طور که در روزاوی ۲۰۱۴ تقریباً همه چیز میتواند اهدا یا وعده داده شود، جدایی قدرت ها "استقلال قوه قضاییه" توازن محیط زیستی "آزادی بیان" حق تخطی ناپذیر زنان برای شرکت در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، "حذف تبعیضات جنسی" "حق برگزاری تظاهرات مسالمت آمیز" و اعتراض آرام، تظاهرات و اعتصاب "منابع طبیعی" به عنوان "ثروت عمومی" پروسه استخراجی قانونی، "ساختمان ها و زمین های عمومی" ،شرکت حداقل ۴۰٪ زنان در "همه بخشهای حکومت، موسسات و کمیته ها" نبود مجازات اعدام، مخالفت با کار کودکان، حق "پناهندگی سیاسی" "اطمینان دادن به اینکه هیچکس در مقابل دادگاه نظامی یا دادگاه ویژه ای قرار نگیرد" و هیچ خانه ای بدون دستور قانونی مورد تفتحص و جستجو قرار نگیرد، سیستم آموزشی بدون اصول راسیستی و شووینیستی "جدایی مذهب از دولت (پس قسم خوردن چی ؟) اگر شرایط اضطراری پیش بیاید" قانون نظامی ممکن است به وسیله دوسوم اعضای شورای عالی تایید و یا لغو شود"، تصمیم باید به پارلمان ارائه و پارلمان به اتفاق آرا آن را مورد تصویب یا رد قرار دهد"، یکی از بیست و دو نفر عضو شورای عالی در امر خانواده و برابری جنسی متخصص باشد". (/شماره به بندهای قانون اساسی پیشنهادی برای روزاوا.)

برای تضمین جلوگیری از غلبه ملت کرد علیه اقلیت عرب، آسوری، ارمنی و چچن، روزاوا متعهد به تشویق چند قومی "اتحاد در گوناگونی" میشود. اینجا باز، این به عنوان پژواک دور انقلاب دموکراتیک طنین میاندازد. ای پلوریبوس اونوم *E pluribus unum*- یکی از شعارهای ایالات متحده- لاتین("یکپارچگی علیرغم داشتن ملیت های مختلف") از سال ۱۷۸۲ بر روی تمبرهای آمریکا بوده است و این در عمل شعار آمریکا بود تا اینکه کنگره در سال ۱۹۵۶ شعار "ما به خدا اعتماد داریم" را اقتباس نمود. آیا روزاوا میتواند از آمریکای معاصر سکولارتر باشد؟

از دولت مدرن شایسته بیشتر از این نمیتوان خواست. (تنها حقوق حیوانات از قلم افتاده است). تا آنجا که به فراخواندن به خدمت نظام وظیفه اجباری برمیگردد، نظارتی در کار نیست، باوجود این: هر شهروند روزاوا میتواند به خدمت نظام فراخوانده شود. این یکی از امتیازات دولت است، که انتظار دارد افراد تحت حمایت یا تحت حاکمیتش در ارتشش خدمت کنند. در حقیقت، این ارتش نیست، این واحدهای حمایت از مردم (وای.پی.جی.) است که "تنها به عنوان یک نیروی "دفاع از خود" علیه تهدیدات داخلی و خارجی عمل میکند": همان طور که میدانیم، هر قدرت سیاسی از بکارگیری ایده تهدید داخلی وسیعا استفاده میکند. (پی.ی.د. مثل هر دولت بورژوازی در روزاوا سربازگیری میکند. این کار را ابتدا حزب دموکرات کردستان ایران بعد از طغیان ۵۷ در مناطق اطراف اورمیه و سلماس به کار گرفت. در آن زمان حزب دموکرات مردم را تحت فشار قرار میداد تا فرزندان خود را به عنوان نیروی نظامی به حزب تحویل دهند. در غیر این صورت مردم مجبور بودند تفنگی خریداری و به این حزب تحویل دهند.))

"بدون اغراق" این دموکراتیک ترین قانون اساسی است که مردم این منطقه داشته اند. " (سردار سعادی) ۳ کاملاً درست. قرارداد اجتماعی روزاوا همه افراد جامعه را در مقابل قانون برابر میداند: هر مرد و زنی تنها با هم ترانژان خود پیوند برقرار میکند. تقسیمات اجتماعی کنار

گذاشته میشود، دیگر ثروتمند و فقیر وجود ندارد، دیگر بورژوازی و پرولتاریا وجود ندارد، تنها شهروندان با حقوق برابر وجود دارند: "یک سیستم بورژوا دموکراتیک که کنفدراسیون دموکراتیک نامیده میشود" (ظافر انات) ۴. دموکراسی کافی‌ترین (کامل‌ترین) شکل سیاسی است که مردم اجتماعاً تقسیم شده را متحد میسازد.



ملاقات احمد ترک با اوباما- هفتم آوریل ۲۰۰۹

تغییر

"مناطق" خودمدیریتی" با قانون نمیتوانند ایجاد شوند. (مارکس قانون را در تمام زمینه ها روح سرمایه می داند.) موقعیت بازی در زمین چگونه است؟ همه طیف‌های سیاسی، بازدیدکنندگان و شاهدان از تغییرات عمیق زندگی روزانه گزارش کرده‌اند. ابتدا فروپاشی قدرت، با انبوهی از ابتکارات با مدیریت محلی و اداره روستاها از سوی کالکتیو ها. همچنین تلاش برای جمع‌آوری و اشاعه دانش محلی (برای مثال در رابطه با دارو) و پیوند دادن دوباره مردم با طبیعت، جایگزینی امتحان با آموزش مشارکتی، همیاری در مدارس برای ایجاد پلی بین معلم و شکاف تدریس، زندگی عمومی (مردان و زنان) که در دانشگاه باهم زندگی میکنند، فرماندهان انتخابی در میان میلیشیا، برخورد تازه به بهداشت با تاکید بر پیشگیری و روش های همه‌جانبه که روح و جسم را همزمان درمان میکنند) بر این اساس که کاهش استرس میتواند به کاهش سایر بیماری ها بیانجامد) و عدالت در هر روستا از طریق کمیته انتخابی زنان- مردان که برای حل اختلافات پادرمیانی میکنند اجرا میشود، در مورد حکم تصمیم میگیرند و سعی میکنند خاکی را دوباره بازپروری و به جامعه بازگردانند. به عبارت دیگر، تلاش برای از بین بردن جدایی ها. (منظور غلبه بر از خودبیگانگی) بخش زیادی از آنچه که اصلاح طلبان و رادیکال ها در اروپا تلاش کرده‌اند عملی کنند، در روزاوا تجربه میشود. (اولا به لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی روزاوا با اروپا تفاوت دارد. حتی به فرض محال اگر همین "دستاوردهای بورژوازی" اروپا را نعل به نعل به روزاوا منتقل کنیم در بهترین حالت تکرار و تقلید و بالاتر از هر چیز به لحاظ مبارزه تاریخی - طبقاتی کارگران ارتجاعی است) شاید چشمگیرترین تغییر، مربوط به روابط بین جنسیت ها باشد. مدارس مختلط نرُم است. زنان دیگر همه روز را در داخل خانه سپری نمیکنند. همه جلسات با ترکیب حداقل ۴۰٪ از زنان تشکیل میشود. همه اعضا دو مغز زنانه و مردانه دارند. زنان به دنیای زنانه

و حتی به عرصه دانش جدید زن‌شناسی تشویق میشوند (علم زنان) (jinology، کلمه‌ای ترکیبی از کردی و انگلیسی) بهره‌بردار. فمینیسم در جنبش آزادی کردی از زمان‌های قبل قوی بوده است، این تغییرات ابتکارات کوچکی در خاورمیانه نیستند، و در عرصه‌هایی به نظر میرسد برابری جنسی در روزاوا پیشرفته‌تر از اروپا بوده است. (این ادعاها در مورد رابطه زن و مرد قطعاً غیرواقعی است. زنان در کردستان در هر چهار پارچه آن مثل هر نقطه دیگری از خاورمیانه بشدت از وجود سنت‌های قوی مردسالارانه عذاب میکشند. این امر در روستاها پررنگتر از شهرهاست. برای مثال: یک کودک سه ساله مذکر با پدر و جد خود میتواند همراه مهمان سر یک سفره بنشیند ولی زن همان خانه و یا عروس آن از چنین حقی محروم است.)

در عرصه اقتصادی، روزاوا تلاش میکند با اتکا به خود به حداکثر توسعه برسد. تحت حاکمیت سوریه، منطقه نفت دارد اما پالایشگاه ندارد، گندم دارد اما آسیاب ندارد. اکنون تاکید بر خوداتکایی است.

ظواهر فریبنده هستند. مثل همه تبلیغاتچی‌های حرفه‌ای، پ.ک.ک. و حزب اتحاد دموکراتیک استاد هُنر نشان دادن تصویر مثبت از خود به ناظران بیرونی‌ای که مایل اند اینگونه ببینند هستند. البته این طبیعی است که مردم محلی بخواهند با تاکید بر موفقیت-آمیز بودن وجه جنبش‌شان بازدیدکنندگان را تحت تاثیر قرار دهند. اما همه آنها جلب توجه کننده نیستند. این خودسازماندهی است که زندگی روزانه جمعیت سرکوب شده و نادیده انگاشته شده را بهبود میبخشد.

مردم عادی با حضور چندین صد نفره بطور منظم جلسه تشکیل میدهند، آنها تنها در جلسه نمیشینند بلکه نقش فعالی دارند، به موضوعات عدیده میپردازند (حداقل تا حدی برای به عمل درآوردن) تا پایینی‌ها روی بالایی‌ها کنترل داشته باشند.

پایین و بالا... این ما را به اصل مطلب میرساند. چه چیزی مورد بحث قرار میگیرد؟ آیا شوراها در مورد مسایل اساسی و جزئی تصمیم میگیرند؟

جواب در خود سوال است. سیستم شورایی روزاوا موازی دولت انتقالی است که جنگ را هدایت میکند، با کشور های خارجی مذاکره میکند، جمع‌آوری مالیات را دوباره سازمان میدهد، برای تولید نفت نقشه میکشد و غیره، مانند هر موسسه مرکزی سیاسی بر منطقه حکومت میکند. به زبان صریح انگلیسی، یک دولت. و هیچکس دولتی را ندیده است که در دموکراسی مستقیم محلی از بین برود. جلال آل احمد از دیدار خود از کمونهای گل خانه ای اشتراکی اسرائیل گزارش تهیه کرده بود. آیا این کمونهای اشتراکی برای دولت مرکزی خطری محسوب می‌شوند؟!)

یک ملت بدون طبقه؟

مثل اغلب موارد در شرایط مشابه، خوددفاعی ناگزیر علیه خطر مرگبار (در این مورد داعش) منجر به این شد که کردها جبهه مشترکی تشکیل دهند، در منطق معمول عمل مشترک، در منطق سیاسی قرن بیستم یک جبهه مردمی. همبستگی موقتا اختلافات اجتماعی را تعلیق کرده است، اما آنها را از بین نبرده است.

هیچ کس روی این بحثی ندارد که جمعیتی که "کردها" نامیده میشود به اندازه کافی خوشبخت هستند و تنها مردمی در روی زمین هستند که در همدلی آرام باهم زندگی میکنند. کردها مانند همه ملت‌ها با منافع متناقض به گروه‌هایی تقسیم شده‌اند، به طبقات، یا اگر طبقه زیادی بوی مارکسیسم میدهد، بین غالب و مغلوب، بین حاکمین و محکومین تقسیم شده‌اند. بنابراین، اگر یک دگرگونی

شدید در روزاوا در جریان است، چه زمانی و چگونه طبقه حاکمه سرنگون شده است؟ گروه های غالب به همه ابزارهای در دسترس، منجمله جنگ مسلحانه متوسل میشوند تا در قدرت باقی بمانند. کدام مبارزه طبقاتی شدید آنها را در کردستان سرنگون، و تغییر را آغاز کرده است؟

بنابراین چنین حادثه استثنایی نمیتوانست بدون این که توجه کسی را برانگیزد اتفاق بیفتد. آن دسته از کسانی که به "انقلاب" در روزاوا باور دارند هیچ جوابی در این زمینه ارائه نمیدهند. تقریباً بخوبی سوال از متن پاک میشود. در حقیقت، آن ها توضیحی دارند، که به وسیله دیوید گرابر خلاصه شده است:

"... روزاوايي ها در رابطه با مساله طبقه راحت بودند زیرا بورژوازی واقعی، در مناطق کاملاً کشاورزی، بی سروصدا با فروپاشیدن رژیم بعث منطقه را ترک کرد. آنها اگر روی سیستم آموزشی خودشان کار نکنند، مشکلات درازمدت خواهند داشت. آنها باید اطمینان پیدا کنند که قشر تکنوکرات های طرفدار توسعه بتدریج نتوانند قدرت بگیرند، اما در این اثنا، قابل فهم است که آنها بیدرنگ بر روی مساله جنسیت تمرکز میکنند." ۵

دیوید گرابر استحقاق بالایی در خلاصه کردن تصویر باندپیچی افکار رادیکال دارد. (دیوید گرابر یکی از آنارشیست های مشهور آمریکاست. مادر وی کارگر نساجی و پدر وی کارگر ریخته‌گری بود. پدر دیوید در جوانی جزو اتحاد جوانان سوسیالیست بود اما بعد ها پس از قرارداد صلح بین استالین و هیتلر از سیاست کناره گرفت و سپس در جنگ داخلی اسپانیا شرکت نمود. دیوید بیشتر در جنبش وال استریت مشهور شد، جنبشی که به ما ۹۹٪ هستیم مشهور شد. این جنبش عملاً در خدمت حزب دموکرات آمریکا قرار گرفت و نماینده دموکرات ها را برای بار دوم به کاخ سفید فرستاد. دیوید اکنون استادیار مردم‌شناسی در دانشکده اقتصاد لندن است.) آنچه که اینجا به ما گفته شد عبارت از این است که طبقه و جنسیت هر دو مهم هستند. امروز در روزاوا اولویت با جنسیت است زیرا مساله طبقاتی (حداقل موقتاً) با ترک طبقه حاکم حل شده است. آنچه که باقی مانده است مردم عادی هستند، بطور ساده مردم. روزاوا ممکن است شدیداً در تنگنا باشد اما آنها به آنچه که اصلاح‌طلبان رادیکال غربی بدون کامیابی هدف قرار داده بودند، دست یافته اند: روزاوا ۹۹٪ جمعیت را با هم یکجا جمع کرده است.

دیوید گرابر طبقه را با افرادی که آن را تشکیل میدهند اشتباهی به جای همدیگر مینشانند. البته طبقه از گوشت و خون است، اما در عین حال چیزی بیش از آن است. طبقه از روابط اجتماعی ساخته شده است. (روابط اجتماعی خود از روابط تولیدی نشئت میگیرند.) بورژوازی با ترک افراد بورژوا از منطقه‌ای ناپدید نمیشود. در زمان کمون پاریس، طبقه حاکمه شهر را ترک کرد اما ساختمان قدرتش در آن دو ماه تداوم یافت: در گاوصندوق بانک فرانسه میلیونها فرانک موجود بود، اما کمونارد ها اقدامی برای مصادره آن نکردند، و اساساً اقتصاد پولی و کارمزدی تداوم یافت. در روزاوا، اثری از این که طبقات پایین خود را از اقتصاد بازار و سیستم دستمزد رها کرده باشد دیده نمیشود. (مارکس بدرستی دولت را بانک و بانک را دولت مینامید.)

طرفداران پرشوروشوق روزاوا از توانمند شدن و تغییرات در عرصه داخلی زیاد صحبت میکنند: آنها هرگز به تغییر روابط استثمارگرانه اشاره نمیکنند. در بهترین حالت، آنها به ما نمونه های کشاورزی، پارچه‌بافی، تجارت و تعاونی های ساختمانی را نشان میدهند (که ما

میشویم با بخش خصوصی رقابت میکنند)، اما ما هرگز چیزی در رابطه با تجربه اشتراکی کردن نمیخوانیم. چاه‌های نفت مجدداً قابل بهره‌برداری هستند، پالایشگاهی سرهم‌بندی شده است، اما ما از مردمی که آنجا کار میکنند چیزی نمی‌دانیم.

اعضای رهبری (منظور رهبران سیاسی کانتون هاست) انتقال از کشت تک محصولی به خودکفایی غذایی را سازمان می‌دهند. زمین‌هایی که قبلاً دولت مالک آن بود بین تعاونی‌های کشاورزی تقسیم می‌شود: محصولات به مدیریت، یا در بازار به قیمت کنترل شده فروخته می‌شود. نان یارانه‌ای می‌شود. بکی گزارش می‌دهد که "قاجاق قلم بزرگی است" این امر از سوی سایر بازدیدکنندگان نیز تایید می‌شود، و انتظار آن می‌رود: در مناطق عاری از مرزهای ثابت، و غارت شده از طریق جنگ و نیاز، قاجاقچیان تجار غیرقانونی ماورای مرزها هستند که با اجیرکردن افراد با دستمزد بسیار پایین کارشان را پیش می‌برند. جایی که چیزها خرید و فروش می‌شوند، انسان‌ها- نیروی کار- نیز خرید و فروش می‌شوند، و مطمئناً آنجا کمتر کسی به نقد جنسیت می‌پردازد. (بخش وسیعی از همین قاجاقچیان را افراد نزدیک به پ.ک.ک و پ.بی.بی تشکیل می‌دهند. در هر کدام از این کانتون‌ها سرمایه‌های پ.ک.ک با سرمایه‌های متعدد خصوصی دیگر رقابت می‌کنند. اینجا لازم است بین فقیرترین قشر جامعه کردستان که با کولبری اجناس سرمایه‌داران کرد را با اسب و قاطر به سوی دیگر مرزها حمل می‌کنند تفاوت قائل شد. هر سال چندین صد نفر از این افراد زحمتکش از سوی دولت‌های ترکیه، ایران و سوریه به گلوله بسته شده و کشته می‌شوند.)

همان‌طور که جنیت بیهل Janet Biehl، مدافع "انقلاب" روژاوا مینویسد: "بعضی از افراد روژاوا دستمزد دارند، اما خیلی‌ها داوطلبانه کار می‌کنند. هنوز بعضی‌ها با تکیه بر یک گاو زندگی می‌کنند." ۶ در همان حال، مردم مقدار بسیار کم و یا اصلاً مالیات نمی‌پردازند و درآمد دولت از نفت تامین می‌شود. به عبارت دیگر، بخشی از مردم روژاوا دستمزد دریافت می‌کنند، بخشی با پولی که جای دیگر بدست آورده‌اند زندگی می‌کنند، بخشی از آنها با قوت لایموت زنده‌اند و دولت نادولت، نفت می‌فروشد. بهر طریقی پول در همه عرصه‌های جامعه روژاوا پخش می‌شود. (جنیت بیهل از طرفداران مورای بوکچین و هوادار محیط زیست می‌باشد. وی از سال ۲۰۱۱ اعلام نمود که دیگر از ایده نادولت حمایت نمی‌کند. وی در سال ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ از روژاوا دیدن نموده و چند مقاله در حمایت از جنبش کردستان نوشته است.)

در مجموع، بازارها برای خریداران در ساعات عادی باز است، تجارت و صنعتگری در گردش است، که بهبود بزرگی نسبت به شرایط قبلی است. ظاهر بادر Zaher Bader در ماه می ۲۰۱۴ از جزیره دیدن نمود و معتقد است که انقلابی در کردستان سوریه اتفاق می‌افتد. (ظاهر بادر یک آنارشیست مصری است. نه تنها ظاهر بلکه اکثریت بسیار وسیعی از چپ‌ها از مارکسیست-لنینیست‌ها گرفته تا تروتسکیست‌ها و مائوئیست‌ها و آنارشیست‌های خیابانی و مکتبی هر طغیان، شورش و قیام را انقلاب مینامند. بهار عربی سال‌های پیش نمونه‌ای از "انقلابات" است که بزودی به خزان عربی تبدیل شد. استتار هر نوع اعتراض علیه نابرابری‌های اجتماعی در لفافه "انقلاب" خود یکی از اقدامات چپ‌ها برای شستشوی مغزی نیروی کار کم‌تجربه و توده‌های جوان نسل‌هاست)

قبل از این که خواستیم منطقه را ترک کنیم تصمیم گرفتیم با دکانداران، تجار، کیوسک‌داران و مردم در بازار صحبت کنیم، چون نقطه نظرات آنها برایمان خیلی مهم بود. به نظر میرسید همه در مورد روزاوا و خودمدیریتی دموکراتیک و تجربه کردستان سوریه دیدگاه‌های مثبتی دارند. آنها در مورد وجود صلح، امنیت و آزادی و اداره تجارت خود بدون دخالت هیچ حزب و نیرویی خوشحال بودند.

بالاخره ما دریافتیم که انقلاب بورژوازی را نمیتواند یا ممکن است به این بستگی داشته باشد که طبقه بورژوا چیست. اگر دیوید گرابرتصور خود را برای قشر بالای الیت حاکمه محدود میکند، پس حق با اوست: آنجا احتمالاً چند تاجر و بانکدار سطح بالا در سه کانتون روزاوا وجود دارند که اکنون در آنجا زندگی میکنند. بنابراین برای گرابر، طبقه‌ای وجود ندارد که از آن صحبت شود، باقیمانده فقط مردم هستند.

باوجود این کسی که کمپانی حمل و نقلی را با ۵ کامیون اداره میکند و ۱۵ نیروی کار قوی استخدام میکند بورژوا است. روزاوا یک جامعه طبقاتی است.

تر "انقلاب اجتماعی" رنگ میبازد، اما هواداران آن با زحمت حقایق را بزرگ میکنند: گزارش خود آنان به اندازه کافی برای خلاف ادعاهایشان مدارک و شواهد مهیا میکند. نقطه ضعف امر در عدم طرح سوال درست است:

این شرایط همچنین با مسیر مبارزاتی که در چند سال اخیر در دنیا اتفاق افتاده است چیزمشرکی دارد. دولت، اکنون به عنوان عامل سرمایه جهانی، از طرف جنبش‌هایی که از طبقه میانی و کارگر تشکیل میشوند، مقصر محسوب میشود. در همان حال، ملت به عنوان نیرویی که با آن مخالفت میکند دیده میشود. مبارزات زیر ایدئولوژی شهروندی (و نژاد و سلسله مراتب جنسیتی) نیرو میگیرند. تغییراتی که در روزاوا روی میدهند به درجاتی بر هویت رادیکال کردی و وابسته به طبقه میانی است، که علیرغم لفاظی رادیکال، همیشه منافی در تداوم سرمایه و دولت داشته است. " (بکی) (بقول مارکس طبقه متوسط یا میانی و خرده بورژوازی همیشه در طول تاریخ سرمایه بعنوان چماق سرمایه عمل کرده و میکند. تاکنون انقلابات در چهارچوب انقلاب های اجتماعی پیش رفته است. امروز انقلاب تنها میتواند انقلابی تاریخی-طبقاتی باشد که هدف آن از بین بردن طبقات و سازمان یابی جامعه براساس نیاز های انسانی است. این امر به لحاظ تاریخی از عهده کارگران جدی در بخش مولد و غیرمولد برمیآید که با به حرکت درآوردن زحمتکشان حول انقلاب کمونیستی طبقه کارگر را نیز به عنوان کالای ویژه همراه قانون ارزش که بازتولید کننده همدیگر میباشند را از بین ببرد.)

قدرت به مردم؟

زندگی روزانه توسط روابط تولیدی تعیین میشود: همان طور که دیدیم، کمون ها و سازمان های توده ای روزاوا تحت حاکمیت سرمایه بزرگ و کوچک هستند.

اسکار وایلد **Oscar Wilde** نوشت: "زمانی که خدا میخواهد ما را مجازات کند، آنها به استغاثه ما جواب میدهند." روزاوا رویای قدم به قدم تئوریسین های توانمندی مردمی نظیر ج. هولوو-دنیا را بدون گرفتن قدرت تغییر بده- را در کردستان سوریه تحقق میبخشد. جامعه قرار است از پایین واز طریق تغییرات تدریجی ای که بالا را درمانده و بی ضرر

میسازد تا این که سقوط کند و یا ناپدید شود، تغییر داده شود. بنابراین پلیس روژاوا پلیس نیست، وی تنها میتواند ناپلیس باشد، ضدپلیس باشد. دیوید گرابر مینویسد:

"بالاخره- و این کلیدی است- نیروهای امنیتی در مقابل ساختارهای از پایین به بالا جوابگو هستند نه بالا به پایین. یکی از جاهایی که ما از آن دیدن کردیم آکادمی پلیس بود (...). هرکس میبایست دوره هایی را برای حل اختلافات بدون خشونت و تئوری فمینیستی را قبل از اینکه تفنگ به دست بگیرد بگذراند. مسئول آکادمی به ما توضیح داد که هدف فوری آنها دادن آموزش پلیسی به مدت شش هفته برای همه است، بنابراین آنها میتوانند فوراً پلیس را حذف کنند."

باور کنیم که نیازی به ترس از نیروهای سرکوب قبلی و یا نیروهای سرکوب جدید در روژاوا نیست، زیرا قدرت در سطح مردم در پایین قرار دارد، در کمون ها و کمیته های محلی. بنابراین، هر چه مقامات دولتی انجام دهند و رهبران سیاسی به هر مانور سیاسی متوسل شوند، پلیس ما هستیم. هدف مسخره کردن چنین ساده لوحی کامل نیست، بلکه تشخیص این مساله است که چه چیزی ساخته میشود. (هر کس عملکرد تاکنونی بازیگران روژاوا را مورد نقد قرار دهد، از سوی لنینیست ها و آنارشویست های وطنی به ایده آلیسم و نابگرایی متهم میشود. لنینیست ها که تاریخا و عملا با آنارشویستها در ضدیت کامل قرار گرفته و در روسیه صدها آنارشویست را تیرباران کردند، امروز در اوج رسوایی و ورشکستگی سیاسی خود، خود را به مورای بوکچین آویزان میکنند، آنهم نه به بوکچینی که زمانی از کرونشتات دفاع میکرد بلکه به بوکچینی رفرمیست. آنارشویست های خیابانی و مکتبی نیز با شنیدن کلمات دموکراسی و فدرالیسم و کنفدرالیسم هوش و حواس خود را از دست میدهند زیرا تاریخا هیچگونه شناختی از سرمایه نداشته اند و عملا هر دو به چماق سرمایه علیه حرکت تاریخی-طبقاتی کارگران جدی و رادیکال تبدیل میشوند. لنینیست هایی که امروز به سن بازنشستگی رسیده اند بدون این که پاراگرافی از مارکس خوانده باشند با خواندن اعلامیه ای لنینیست شدند حتی امروز هم دلیل لنینیست بودن خود را نمیدانند تا چه رسد به آنارشویست ها.)

شبکه های محلات و روستاها، (گاهها چند قومی) جمعیت زنان که با مسایل زیادی (اختلافات) یا مسایل بزرگ مانند (مدرسه، بهداشت، معامله محلی) و ضروریات جنگ سروکار دارند، قابل انکار نیستند. این اعمال از اجزای جدایی ناپذیر یک انقلاب اجتماعی خواهد بود، اما در شرایط حاضر، این حاکمیت جامعه موازی با یک ساختمان مرکزی که به عنوان رهبر سیاسی کشور عمل میکند کار میکند. چه کسی بر روی چه چیزی تصمیم میگیرد؟ چه کسی حرف آخر را میزند؟ سوال این است. لاف و گزاف استقلال کمون تا جایی است که از حق خود استفاده نکند، تا جایی که با دولت رقابت نکند. اداره کردن یک چیز است، تصمیم بزرگ گرفتن چیزی دیگر. هیچ چیز نشان نمیدهد که شوراها محلی قدرت واقعی سیاست گذاری دارند. "خودمدیریتی دموکراتیک" نامیدن این رژیم به زحمت چیزی را عوض میکند مگر کلمه را. (این شوراها "مردم" در عمل کاری جز خدمات دادن به نیروهای مسلح پ.ک.ک. و پ.ی.د. ندارند. افراد بانفوذ این شوراها اغلب اعضا و هواداران نیروی های مسلح هستند که خود اینها هم بخاطر همین نزدیکی به نیروهای نظامی این دو حزب امتیازاتی دارند. پ.ک.ک. مثل هر نیروی سیاسی راست و چپ مخالفین خود را دستگیر، تنبیه و زندانی میکند.) در مورد نقشه مربوط به برگزاری انتخابات

در فرصتی نزدیک، (باید بگوییم) این هم چیزی به خوبی دموکراسی پارلمانی خواهد بود. (که همان شانزدهمین دموکراتیک سیاسی است)

زنان تفنگ بدست

فرض کنید ما اسامی و تاریخ‌ها را عوض کنیم... امروز تمجید وسیعی نثار روزاوا میشود، به ویژه در مورد آنچه که به عنوان نقد رادیکال جنسیتی دیده میشود. اگر کسی میخواست مشاهداتش را در دهه ۱۹۳۰ در مورد زندگی طرفداران برابری و برادری بین مهاجران اولیه در جوامع کوچک صهیونیستی در فلسطین مینوشت شاهد این مساله میشد. در آن روزها نیز بازدیدکنندگان و حامیان بشدت تحت تاثیر یک نقش کاملا جدید زنان قرار میگرفتند.

در کیبوتص‌های اولیه برابری جنسی از ایده‌های پیشرو و سوسیالیستی منتج نشد. ضرورت‌های مادی (کشاورزی و دفاع از خود) نیاز به این داشت که جامعه شديدا تحت فشار، خود را از نیمی از پتانسیل نیروی کار و نیروی مسلحش محروم نسازد. برای این که زنان سهم خود را در کشاورزی و فعالیت‌های نظامی داشته باشند باید از وظایف "زنانه" آزاد میشدند، بنابراین بچه‌ها بصورت دسته جمعی بار آورده شدند، امری نوظهور برای خیلی‌ها و شوکه‌آمیز برای بعضی‌ها.

نشانه‌ای از این در روزاوا وجود ندارد. داشتن زنان سرباز سبب پایان یافتن برتری جنس مذکر نمیشود (اگر میشد، اسرائیل میبایست برابرتین کشور در دنیا در رابطه با رابطه زن و مرد میشد). ظاهر باهر طرفدار "انقلاب" روزاوا ابتدا مینویسد که "برابری کامل بین زن و مرد وجود دارد؛ سپس نیم صفحه بعد اضافه میکند که "من حتی یک زن ندیده‌ام که در فروشگاه، محل پمپ بنزین، بازار، قهوه‌خانه یا رستوران کار کند." ۷۰٪ در کمپ‌های "خودمدیریتی" پناهندگان در مرز ترکیه، زنان کرد از کودکان مواظبت میکنند، درحالیکه مردان به دنبال کارهای متفرقه میگردند.

ماهیت انقلابی یک جنبش یا یک سازمان با معیار نسبت زنان مسلح و ماهیت فمینیستی آن سنجیده نمیشود. از دهه ۱۹۶۰ اغلب پارتیزان‌ها در گذشته و هم اکنون تعداد زیادی جنگنده زن را بکار گرفته‌اند. برای مثال در کلمبیا تعداد زیادی از نیروهای جنگجو زنان هستند. ۲۵٪ نیروهای ساندینیستی زن بودند، اما این به آزادی زنان منجر نشد: سقط جنین در نیکاراگوئه کاملا غیرقانونی است. زنان نمونه تیپیک پارتیزان مائوئیستی هستند. در نپال، پرو، فیلیپین استراتژی جنگ طولانی مردم به عنوان وسیله پایین کشیدن ارتباطات سنتی (خانواده، فئودال و قبیله) فراخوان به برابری زن و مرد میدهد. هدف، آزادی زنان نیست، بلکه جایگزینی تسلط ریش‌سفیدان ده به وسیله حاکمیت کادرهای حزبی است. اهمیت نقش زنان در پ.ک. و حزب دموکراتیک ملی کمتر تحت نفوذ فمینیسم و بیشتر تحت نفوذ ریشه‌های مائوئیستی حزب است.

چرا زنان مسلح، حتی بدون در نظر گرفتن اینکه آنها برای چه چیزی می‌جنگند، به راحتی به عنوان سمبل آزادیخواهی جلوه‌گر میشوند؟

اگر عکس زنی با موشک‌انداز میتواند صفحه اول اخبار را در روزنامه‌های پرعکس غربی و مجلات رادیکال اشغال کند، به دلیل آن است که وی افسانه مطیع و آرام مادرزادی بودن را بهم میزند. حق استفاده از اسلحه (حتی اسلحه شکاری) مدت زمان

مدیدی است که امتیاز مردانه است، بنابراین کنار گذاشتن این سنت به عنوان اثبات استثنایی بودن و رادیکالیسم جنبش دیده میشود. کلیشه قهرمان مرد برتر تصویر نامطبوعی حمل میکند، زن رویایی جنگجو برای آزادی تصویر مثبتی دارد. اگر زنان به جبهه بروند، مخالفین نظامی‌گری در مورد جنگ داخلی زیاد سخت‌گیری نمیکنند. زنان جنگجو نجات‌دهنده جنگ مسلحانه هستند: انقلاب از لوله کلاشینکف در دستان زنان گسترش مییابد. لازم به ذکر نیست که تخیل انتقام‌گیر مونث، که تفنگ را برای انگیزه خوبی بکار میگیرد، به ضدزنان و متجاوزین شلیک میکند و گرایش به اجرای خودسرانه عدالت دارد، زمانی که بدست زنان انجام گیرد مانند فیلم خانم ۴۵ به کارگردانی آبل فراس در یک فیلم انتقام به خاطر تجاوز توجیه میشود. (این فیلم که به فرشته انتقام نیز مشهور شد، در سال ۱۹۸۱ ساخته شد.)

این موضوع چگونه به مرکز توجه در غرب تبدیل میشود؟ در خیلی از قسمت‌های دنیا وجود زنان سرباز امری معمولی بوده و هست، گاهی در نقش جنگجو و گاهی در نقش گروه ضربت. یک گردان زن روسی در اکتبر ۱۹۱۷ نگرهبانی کاخ زمستانی را به عهده داشتند. در جنگ جهانی دوم ارتش سرخ تانک رانان و تک‌تیراندازان زن داشتند و غیره. زنان با تفنگ تنها برای مغز غربی‌ها چیز عجیب و غریبی هستند.

بگذارید چند واحد ارتش اسد و داعش را که ویژه زنان هستند را هم اضافه کنیم، اما برخلاف کردها، آنها از نقد جنسی غافل میمانند، آنها زنان را در خط مقدم جبهه جنگ بکار نمیگیرند و تنها در پلیس و کارهای پشتیبانی مورد استفاده قرار میدهند.

فراخوان برای مسلح شدن

جای تعجب کمی است که بعضی افراد و گروه‌ها که همیشه تمایل به محکوم کردن مجتمع صنایع نظامی دارند اکنون برای مسلح کردن روزاوا علیه داعش فراخوان میدهند، اگر بخاطر داشته باشیم، در زمان جنگ کوزوو چند آنارشیست برای جلوگیری از نسل‌کشی، از بمباران ناتو علیه صربستان... دفاع کردند.

این اسلحه‌ها از کجا و از طرف چه کسانی می‌آیند؟ پرولتاریای عادی تفنگ جنگی اضافی یا نارنجک ندارد تا به صورت مخفی به کردستان قاچاقی بفرستد. آیا او باید با دلالان بین‌المللی اسلحه تماس بگیرد؟ یا ما باید انتظار داشته باشیم قدرت‌های غربی اسلحه کافی در اختیار روزاوا قرار دهند؟ تحویل اسلحه در مقیاس معقولی شروع شده‌است. آیا ما باید به آمریکا، فرانسه و انگلیس فشار بیاوریم که اسلحه بیشتری تحویل دهند؟ با چه وسیله‌ای؟ تظاهرات آزادیخواهانه به اندازه کاخ سفید طنین می‌اندازد. و چه بهای سیاسی، برای آن باید پرداخت شود؟ باوجود این که داعش از قبل بریگادهایش را دارد، هیچکس درباره سازمان دادن بریگاد بین‌المللی تعمق نمیکنند.

بنابراین، زمانی که صداهایی برای حمایت و کمک نظامی به روزاوا فراخوان میدهند تا با قصابی جهادی‌ها مقابله کنند، دقیقاً در مورد چه چیزی صحبت میکنند؟ یا این یک بحث توخالی است، یا تنها به این معنی میتواند باشد که از غرب بخواهند حملات هوایی بیشتری انجام دهد. چگونه و کجا؟ بمب‌ها به ندرت روی کاروان خودروهای جهادی‌ها در بیابان فرود می‌آیند، و اغلب روی مناطقی فرود می‌آیند که در کنترل جهادی‌هاست با "خسارت جنبی" غیرقابل اجتناب. چیزی به عنوان حملات تمیز

جراحی شده وجود ندارد. بنا به گزارش پنتاگون، حملات نیروهای ائتلاف ۶ هزار جنگنده داعش را بین سپتامبر ۲۰۱۴ تا ژانویه ۲۰۱۵ کشته اند. ما روزی در خواهیم یافت که همزمان چند کرد غیرنظامی در این حملات کشته شده‌اند.

بطور حتم طرفداران "مسلح کردن مقاومت کردستان" کشتار جمعی نمیخواهند. بنابراین حرفشان توخالی است. یک احساس. احتمالا این بدترین بخش داستان است: که در خاورمیانه تلاشی اصیل برای خودسازماندهی و دفاع از خود در جریان است، اما قادر نیست خود را به خاطر شرایط خصمانه بالا بکشد، این باید به عنوان توجیهی در خدمت بسیج و شعارهایی در اروپا و آمریکای شمالی قرار گیرد که هیچکس به طور جدی انتظار ندارد بر اساس آن عمل شود.

بعلاوه، واقع‌گرایان باید به یک فاکتور شایان توجه دقت کنند. بطور حتم شکست نظامی، انقلاب را به سرنوشت بدی دچار میکند: کمون پاریس به وسیله ارتش بورژوازی خرد شد. اما پیروزی در جنگ راه‌حلی برای یک معضل حل‌نشده اجتماعی نیست: پیروزی بلشویکی در جنگ داخلی غلبه یک طبقه جدید استثمارگر را ایجاد کرد. فرض کنیم نیروهای داعش به وسیله ایالات متحده، فرانسه، بریتانیا، اردن و غیره سرکوب شوند و بمب‌ها، موشک‌ها و دولت ناتوان سوریه اجازه دهد که روزوا دوام بیاورد، کدام انقلاب میتواند انقلابی باقی بماند اگر بر روی کمک امپریالیست‌ها و دیکتاتور‌ها تکیه کند؟ (احتمال دوام آوردن روزوا بسیار ضعیف است. زمانی که روسیه و آمریکا برای تضعیف موقعیت اقتصادی و سیاسی ایران در عراق و سوریه به توافق برسند پ.ک.ک. و پ.ی.د. قربانی شده و یکبار دیگر توده‌های کرد بیشترین لطمات تاریخی را متحمل خواهند شد. تجربه یوگسلاوی نمونه زنده‌ای برای اتفاقات امروز عراق و سوریه است.)

رادیکالیسم باب روز

ما در مورد موضع بعضی از گروه‌های آزادیخواه که همیشه آزادی ملی را مورد پشتیبانی قرار میدهند متعجب نشدیم. آنچه که ما را نگران ساخت، برخورد غیرانتقادی دایره بزرگی از رفقای آنارشیست بود. طرفداران عمل مستقیم، فمینیست‌ها، طرفداران کمونیسم آزادیخواه، حتی رفقای که میدانیم ارزیابی بهتری داشته‌اند.

محیط اجتماعی قابلیت ایجاد انرژی شخصی و نوآوری را دارد، اما آنچه که ممکن است آن را "رادیکالیسم باب روز" نامید بنیان سستی دارد. به صورت نفی، این میتواند با رد نهادها و میانجی‌گری‌هایی که به عنوان مانع بر سر راه آزادی قرار میگیرند، مشخص شود: دولت‌ها، احزاب، اتحادیه‌های کارگری، پارلمان‌ها، بوروکراسی، همچنین "دوره انتقالی" بین سرمایه‌داری و کمونیسم، حتی طبقه، تا آنجا که طبقات در درون یک مبارزه طبقاتی بی‌پایان به خودشان تداوم میبخشند. بطور اثباتی، آن بر روی توانمند ساختن، خودسازماندهی، دموکراسی مستقیم و تحول در زندگی روزانه تمرکز میکند، که به همه اشکال تسلط، به ویژه بطور برجسته به مساله جنسیت گسترش مییابد.

در نتیجه، بی‌اعتمادی کاملا موجه در مورد آینده وعده داده شده دنیاهای جدید، تبدیل به گرایش می‌شود که باور میکند که فردا امروز است، مردم دارند زندگیشان را اینجا و حالا تغییر میدهند، و به نظر میرسد که خودشان به خودشان حکومت میکنند. در همان حال، بی‌اعتمادی نسبت به سیاست از بالا، به جستجو برای اقدامات مشخص از

پائین متحول میشود، حتی در مقیاس کوچک، بشرطی که آنها بتوانند مردم را قادر سازند که دوباره ارتباطات اجتماعی ایجاد کنند.

تأخود زیادی چند متن در باره کردستان، به روزاوا تنها از نقطه نظر دستاورد های محلی نگاه میکند، دستاورد هایی در خیابان، مدرسه کمونی، کلینیک منطقه، یک پارک کوچک که توسط ظاهر بادر مورد اشاره قرار گرفته است.. (همه آنها اجزای ضروری یک انقلاب اجتماعی خواهند بود) بدون اینکه به خود زحمت دهند چیزی در مورد رهبری پ.ک.ک. و حزب اتحاد دمکراتیک بنویسند، زیرا برای این دسته از تحلیلگران، دستاورد های محلی مهمتر از رهبران سیاسی و در حقیقت کسانی که سیاست روزاوا را تعیین میکنند، میباشند. اولویت آنان پویایی پایین به بالا است، اما آنها آشکارا روزاوا را چنین تفسیر میکنند که پایین به بالا فرمان میدهد. ما از ایتالیای ۱۹۷۷ چه میفهمیم اگر فقط آن را از زاویه مجامع عمومی، اعتصابات غیرقانونی، شور و شوق بیانیه های انقلابی نگاه کنیم، جایی که اتحادیه ها، حزب کمونیست، معامله سیاسی و نیروهای دولتی تقریبا کنار گذاشته شدند؟ روزاوا در حال حاضر تلاشی برای ملت سازی است: رادیکال ها اشتباهها آن را به عنوان جامعه سازی میبینند.

در روزگار پیشین، مارکسیسم و افراطگرایی چپ بر روی تولید و کار تمرکز کرد: کارخانهها را بدست گرفت، اقتصاد را مدیریت کرد، و غیره. انقلاب اکنون بیشتر و بیشتر به عنوان یک مساله رفتاری تصور میشود: به رسمیت شناختن موجودیت خود، خودسازماندهی، تاکید بر روی جنسیت، محیط زیست، چندملیتی، دوباره وصل شدن، گردهمایی، گفتمان... انقلاب نه از نقطه نظر اجتماعی، بلکه از نظر همگانی تصور میشود: کلمه گسترش داده شده است ولی معنی آن محدودتر شده است. با محو شدن ایده های رادیکال، همگانی مد روز شده است. همگانی زمانی است که نمیتوانید بنیانهای جامعه را تغییر دهید. تغییرات اجتماعی به تسلط مردانه خاتمه میدهد: تغییرات همگانی تساوی جنسیتی است.

چه نقدی از دولت؟

اگر چیزی رادیکال ها را در مساله آزادی ملی شرمنده میکند، امر ایجاد ملت- دولت است، در لحظه ای که یک جنبش ملی اعلام میکند که نادر دولت یا ضد دولت خواهد بود، و این را به اندازه کافی به نمایش بگذارد، رادیکال ها دیگر با جنبش ملی مخالفت نمیکنند. سپس تنها نیاز برای رادیکال ها این است که قید شود ملت بدون دولت میماند- دیگر بعد از این کسی غیر از مردم باقی نمیماند، و چه کسی میتواند علیه مردم باشد؟ مردم ما هستیم، همه ما منهای ۱٪، مردم ۹۹٪ هستند.

اینجا تفکر آزادیخواهانه خودش را احق و معلول مییابد. (منظور تفکر و عملکرد آنارشیست های مکتبی و خیابانی است.)

مخالفت کامل با دولت یکی از اصول اساسی آنارشیسم است، و این یکی از محاسن گرانبهاست. (مارکسیست ها به

ویژه تحت آموزش های انگلس مخالفان با دولت بورژوازی در سطح سیاسی است. اینان بظاهر دولت بورژوازی را نماینده طبقه بورژوا میدانند اما خود نیز با شرکت در پارلمان ها و دولت ها نهایتاً قصد ایجاد دولت خودشان را دارند که در آن "کمونیست ها" این سوسیالیست های دولتی، دولت خود را تشکیل دهند و مانند بورژواها از گرده نیروی کار ارزش اضافی بکشند. این در مورد آنارشیست ها نیز تاریخاً صادق است. آنها علیرغم ضدیت ظاهریشان با دولت در خلال جنگ داخلی اسپانیا هم در دولت کاتالان و هم در دولت فدرال اسپانیا شرکت کردند که شدیداً مورد مخالفت کارگران جدی و رادیکال آن دوره قرار گرفتند تا جاییکه منفعلانه و غیرمستقیم در سرکوب کارگران جدی و رادیکال تحت عنوان "غیرقابل کنترل ها" از سوی جمهوریخواهان و ناسیونالیست های کاتالان و حزب کمونیست اسپانیای سرسپرده شوروی شرکت نمودند.)

مشکل این است، دشمنی بدون قیدوشرط با دولت با چشم انداز غیرانقلابی سازگار است، برای مثال، با تصور احتمال تغییر تکاملی گسترده. از سه شخصیت اصلی آنارشیست که در قرن نوزدهم به دنیا آمدند، پرودون، کروپتکین و باکونین، تنها آخری برای همیشه به ضرورت یک لحظه برشی که پیوستار تاریخی را قطع خواهد نمود وفادار ماند، لحظه برش مخرب/لحظه برش سازنده از گذشته. پرودون بطور استوار مخالف انقلاب بود. کروپتکین به این ایده در سال ۱۸۹۹ رسید که طبق آن "(...) مقاومتی که جنبش در میان طبقات ممتاز به خود خواهد دید، به زحمت ماهیت سرسختی احمقانه خواهد داشت که انقلابات زمان های گذشته را آنچنان خشونت آمیز کرد." (۸/ از نظر کروپتکین به همان نسبت که نیروهای انقلابی با روشنگری راه انقلاب را هموار کنند، به همان نسبت که توده های بیشتری به خواسته های خود واقف شوند، به همان نسبت میزان انقلاب موفقیت آمیزتر و صلح آمیزتر خواهد بود.) باوجود این که وی بحث "دوره انقلابی" را طرح کرد، دیدگاه های بعدی وی به وضوح در رابطه با آن موضوع دوپهلوی بود. وی در نوشته هایش ناروشن است که آیا "عوامل مخرب کمک متقابل"^۱ میتوانند یا نمیتوانند در درون سرمایه داری رشد کنند و به توده نقاد برسند که آنها را قادر سازد تا حدودی بطور طبیعی سیستم کمونیستی را جایگزین سرمایه داری کنند. (نیازی به گفتن نیست که تفکر مارکسیستی تزه های شبیه این را به وجود آورده است که سرمایه داری خود را به درجه ای اجتماعی میکند که بناچار به سوسیالیسم تبدیل میشود.)

روش های گام به گام با آنارشیسم سازگار نیستند. بنابراین برای یک تدریجی گرای نظیر دیوید گرابر "آنارشیست" نامیدن خود نادرست است. برای وی، جوامع ماورای مرزی میتوانند به قدری توسعه یابند که مرزها بی معنی شود، و سبب گردد تا به تدریج دولت - ملت بورکراتیک منحل شود. مهمترین کلمه اینجا بوروکراتیک است: از نظر وی زمانی که هر چیزی (کار، پول، جنگ، تجارت ...) بطور دموکراتیک انجام گیرد، ماهیتش تماماً عوض میشود.

ضعف آنارشیسم در رابطه با دولت، بالاتر از هر ابزار سرکوبگرایانه - که بطور حتم هست - این است که نمیپرسد دولت چرا و چگونه این نقش را بازی میکند. دولت یک وسیله اجرایی و ماشین امنیت ایجاد کن است که همخوانی منافع متفاوت را تداوم میبخشد. برای آنارشیست ها، دولت اولین و مهمترین اتوریتیه عمودی تحمیل شده است. زمانی که این

اشکال قابلِ رویتِ الزام و اجبار کاهش مییابد، برای بعضی از آنارشیست ها کافی است(نه برای همه آنارشیست‌ها) تا به این نتیجه برسند که پایان دولت فرارسیده و یا پایان آن در راه است. مثلاً یک نیروی پلیس اصیل همگانی "افقی" دیگر پلیس محسوب نخواهد شد.

آزادخواهان در مقابل آنچه که شبیه برنامه خودشان است بی‌دفاع هستند: همانطور که همیشه با دولت مخالفت کرده و از دموکراسی دفاع کرده اند، کنفدرالیسم دموکراتیک و خودگردانی/اجتماعی برای تامین نظرات آنها چیزهای زیادی دارد. ایده‌آل آنارشیستی در واقع جایگزینی دولت با هزاران کمون فدراتیو و کالکتیو های کار است.

براین اساس، اگر جنبش ملی، خودگردانی سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی یا تملک مجدد اموال عمومی را به سبک قرن بیست و یکمی عملی سازد، برای یک انترناسیونالیست، حمایت از جنبش ملی ممکن میشود. زمانی که پ.ک.ک. تاکید میکند که نمیخواهد قدرت را بدست بگیرد، اما به سیستمی کمک خواهد کرد که قدرت پخش شود تاجایی که همه در قدرت شریک شوند، بطور نسبی برای آنارشیستها راحت است که خود را با این ادعا تداعی کنند.

چشم انداز

تلاش برای یک انقلاب دموکراتیک در روزاوا و تحولات اجتماعی که با آن ایجاد میشود، فقط به دلیل شرایط استثنایی ممکن شده است: تجزیه دولت های عراق و سوریه، به علاوه حمله جهادی ها، تهدید مرگباریست که به رادیکالیسم شتاب بخشیده است.

آنطور که امروز اوضاع پیش میرود، این احتمال وجود دارد که داعش کل منطقه را تصرف کند، و این میتواند موجب انحلال روزاوا به عنوان یک دولت اولیه شود، و خودمختاری کردها را به یک نوار باریک از این سرزمین و گروه های کوچک چریکی و برگرداندن منطقه به وضعیتی که قبل از سال ۲۰۰۳ در این کشورها برقرار بود محدود سازد.

دومین و اکنون محتمل ترین انتخاب این است که روزاوا جبهه را با حمایت نظامی غرب حفظ کند و جمهوری روزاوا با حمایت کافی بین‌المللی برای مسیریابی رودخانه های طوفانی خاورمیانه بحران زده به زندگی سخت ادامه دهد. (در میان سایر چالش ها، جنگ داخلی سوریه در سوی دیگر مرز: همراه با تناقض، تا آنجا که رژیم اسد در قدرت است، به عنوان یک متحد غیرقابل اتکا و بی‌میل روزاوا میتواند عمل کند، یک بی‌ثباتی دیگر به بی‌ثباتی‌های دیگر اضافه میشود).

چنین کشور متولد شده‌ای بیشتر از دولت میکروسکوپی در شمال عراق تحت حمایت غرب نخواهد بود: مانند دولت منطقه‌ای کردستان، روزاوا تنها به شرطی ادامه حیات خواهد داشت که بازی قدرت های بزرگ و سرمایه بزرگ را اجرا کند. (تازه اگر چنین کشوری با حمایت مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های بزرگ شکل بگیرد، رقابت های پ.ک.ک. با عشیره بارزانی که عملاً به عنوان یک نیروی سرسپرده ترکیه عمل میکنند هر آن میتواند به بی‌ثباتی چنین کشوری دامن بزند. هم اکنون بخشی از رهبری حزب طرفدار بارزانی ها در سوریه در زندان های

پی.ی.د. بسر میبرند و تقریباً هرروز تظاهرات هایی علیه پ.ک.ک. و پ.ی.د. سازمان می دهند. در موقع تنظیم این نوشته بر اثر فشار این اعتراض ها تعدادی از رهبران حزب طرفدار مسعود بارزانی از زندان آزاد شدند.)
نفت هم یک امتیاز و هم یک مانع خواهد بود. برای کشور کوچک شکننده ای، به لحاظ جغرافیایی به سه قسمت تقسیم شده، نفت و مواد معدنی بدون خریداران قوی و متحدین قوی چیزی نیست. در زمان نگارش این مقاله، تنها یک فرودگاه در جزیره، زیر کنترل دولت سوریه وجود دارد.

این بدترین / بهترین سناریو خواهد بود. باوجود آرزوی روزاوی دموکراتیک و حتی با فشار قوی از پایین، استحکام و عادی سازی کشور تنها چیزهایی را مورد تشویق قرار خواهد داد که با دموکراسی بورژوازی سازگار باشد. برای مثال، آنچه که با سرمایه استخدام کننده نیروی کار، گردش و انباشت پول، تجارت با سرمایه های خارجی و غیره در تضاد قرار نگیرد. "سوسیالیسم در یک کشور" روسی غیرممکن بود: بنابراین کنفدرالیسم دموکراتیک کردی هر معنی داشته باشد همین وضع را خواهد داشت. همه پیروزی های اجتماعی با هرگونه پتانسیل اخلاص برانگیز متوقف خواهند شد. در بهترین حالت (احتمالاً انتظاری زیادی است) انتخابات نسبتاً آزاد، فساد کمتر، کمی احترام به حقوق بشر، اجرائیات محلی برای امور محلی، بهداشت بهتر نسبت به کشورهای همسایه، پلیس سرکوبگر معتدل، آموزش و پرورش پیشرفته، مطبوعات آزاد (بدور از توهین و فحاشی) اسلام دارای قدرت تحمل، و البته تساوی جنسیتی، شاید زنی با مقام معاون رئیس جمهوری وجود خواهد داشت. نه بیش از این. احتمالاً اینها برای آن دسته که میخواهند به انقلاب روزاوا باور کنند و به باور خود ادامه دهند، کافی خواهد بود. متعصبین هرگز با واقعیت دلسرد نمیشوند. زمانی که نادرستی تئوری آنها با حقایق ثابت شد، آنها حقایق را مردود می شمارند. آنها میگویند "بیشتر دیالکتیکی باش!" از زمان حال چشم-پوشی کن: هرچه امروز بد به نظر میرسد دیروز بدتر بود، فردا بهتر خواهد شد...

برای دورنمای ناسازگاری بین نهادهای خودسازمان یافته و ماشینی که زیر چشمان مراقب پ.ک.ک. بر آنها نظارت میکند، این ما را به این سوال بازمیگرداند: زمام امور واقعی قدرت در دست کیست؟ در کردستان "قدرت دوگانه" کنترل پرولتری از پایین در رقابت با تسلط ساختار سیاسی بالا وجود ندارد. سرپرستی پ.ک.ک. آن دسته از تشکل های خودمدیریتی گروهی را میپذیرد که تصمیمات اساسی را به پ.ک.ک. میسپارد و خودمدیریتی گروهی زندگی روزانه خودمدیریتی را اداره میکند. درگیر شدن جمعیت محلی توازن قوای واقعی را تغییر نمیدهد. (علیرغم شعارها و طرح خواست های "دموکراتیک" واقعیات چیز دیگری میگویند. نظامی گری یکی از ویژگی های این احزاب و سازمان هاست. داشتن اسلحه و تکیه بر آن بطور اتوماتیک این نیرو و نیروها را بالای سر توده های کارگر و مردم عادی قرار میدهد. حتی این را در مناسبات درونی این احزاب میتوان بوضوح دید. اعضا و پیشمرگان و حتی کادر های این احزاب به عنوان محافظین و آشپزهای رهبران مورد استفاده قرار میگیرند. پ.ک.ک. مدتها افراد جدا شده از این جریان را از بین میبرد. یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران گوش یکی از پیشمرگان این حزب را که قصد برگشت به شهر را داشت در روز روشن جلو چشم بقیه با چاقو برید. این ها گوشه کوچکی از کارنامه چنین احزابی قبل از رسیدن به قدرت سیاسی است. این ها اگر به قدرت

سیاسی دست پیدا کنند همان اعمالی را مرتکب خواهند شد که امروز بورژوازی انجام میدهد. در اسپانیا، در سال ۱۹۳۶، مراحل اولیه انقلاب به وسیله جنگ بلعیده شد. در روزاوا، جنگ حکومت میکند، و علیرغم تلاش‌های اصیل پرولترهای کرد برای به دست گرفتن سرنوشت خود به دست خود، هیچ‌چیز تا اینجا پیدایش یک انقلاب را نشان نمیدهد. (نویسندگان علیرغم طرح نکات بسیار آموزنده به اسپانیای ۱۹۳۶ و تلاش پرولترهای کرد اشاره میکنند. این دو حرکت چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی تفاوت زیادی با هم دارند. اسپانیای ۱۹۳۶ خیزش صدها کارگر جدی و هزاران کارگر رادیکال علیه کودتای نظامیان بود که تشکیلات قدرتمند کمیت‌های کارخانه و محلات را داشتند. تجربه اسپانیا اصلاً با کارگران کرد سوریه که از کمترین تجربه تاریخی برخوردارند قابل مقایسه نیست.)

جی.دی. و تی.ال. فوریه ۲۰۱۵

Taken from <http://www.troploin.fr/node/83>

<http://libcom.org/news/kurdistan-gilles-dauv%C3%A9-17022015>

[pkk funding operations and methods - WikiLeaks](#)

۱- لاتو کاتیوو "مساله کرد"، داعش، غیره، ۲۰۱۴

۲- بکی، شروع از لحظه زورگویی: کانتون جزیره، روزاوا. انقلابی در زندگی روزانه، دسامبر ۲۰۱۴) در اصل برای مجله

اشتراکی کردن

۳- سردار سعادی، دسامبر ۲۰۱۴. انقلاب روزاوا: ایجاد خودمختاری در خاورمیانه، ژوئیه ۲۰۱۴ مجله غرش

۴- ظافر اونات، روزاوا خیالات و واقعیات، servetdusmani.org

۵- دیوید گرابر، نه. این یک انقلاب اصیل است. ۲۶ دسامبر ۲۰۱۴

۶- جنت بیهل، نقش روزاوا: گزارشی از انقلاب، ۱۶ دسامبر ۲۰۱۴: و فقیر در ابزار اما غنی در روحیه، مصاحبه، ۲۳ دسامبر

۲۰۱۴

۷- ظاهر باهر، تجربه کردستان غربی (کردستان سوریه) ثابت نموده است که مردم میتوانند تغییرات ایجاد کنند، اوت

۲۰۱۴ لیبکام

۸- خاطرات یک انقلابی، ۱۸۹۹، نتیجه. آخرین سخنرانی علنی مارکس در آمستردام، ۸ سپتامبر ۱۸۷۲، چنین دیدگاهی را

در رابطه با بریتانیا و آمریکا بیان نمود.

پس گفتار: از رادیکالیسم چپها و آنارشیستهای آمریکایی، اروپایی و ایرانی همین بس که سرگردان بین بد و بدتر مانده و آرزوی پیروزی هیلاری را دارند که بخشی از ۹۹ درصدی ها خوابشان را آشفته کردند. خانم جو دیث باتلر تئوریسین فمینیست ها پس از رای دادن به هیلاری از همه فعالین زنان خواست که به تبعیت از وی به هیلاری رای دهند. آنارشیستهای (نه همه آنها) که تاریخاً ضد دولت و ضد سیاست هستند، در انتخابات اخیر آمریکا به بازیچه دست سرمایه تبدیل شدند.

روشن‌گری در جهت حرکت برای آزادی-اشتراک

ص. و م.